شماره ۷۴
دوره دوم
دوشنبه ۱۷ فروردین ماه ۱۳۶۰
بها ۱۵ ریال

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

با تبلیغات امپریالیستی در تضعیف رهبری انقلاب ایران مقابله کنیم!

توطئه‌های دامنه دار داخلی و خارجی سرمایه‌داری انحصاری جهانی به رهبری امپریالیسم آمریکا برضد جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد که انقلاب ایران به علت برخورداری از مضمون خلقی خواب امپریالیسم را در حفظ سلطه و فرمانروایی دیرپایش در منطقهٔ زرخیز و استراتژیک خاور نزدیک و میانه سخت آشفته کرده است.

امپریالیسم آمریکا از تعمیق انقلاب به سود توده‌های زحمتکش که قرنها در زیر تازیانه استثمارگران رنگارنگ از نعمت یک زندگی سرافراز انسانی بی بهره بودند، در رنج و عذاب است که مبادا این آتش استعمارسوز بیکباره کاخ های لرزان غارت و چپاول انحصارات امپریالیستی را در سراسر این منطقه بسوزاند و تناسب نیروهای حق و باطل را در عرصهٔ بین المللی با وسعت بیشتری به ضرر انحصارات غارتگر چند ملیتی دگرگون سازد. راستی را اگر انقلاب ما بتواند خود را از گزند گرداب های سهمناکی که در سر راهش به کمین ایستاده مصون دارد و همچون "شط روشن تاریخ به دریای تکامل ریزد" چه منظره بدیع و باشکوهی از به اهتزاز درآمدن پرچم سعادت و آزادی و استقلال خلقها و زمین‌گیرشدن چشمگیر استعمارگران امپریالیست بوجود خواهد آمد.

برای جلوگیری از برپائی چنین منظرهٔ ظفرنمونی است که دنیای سرمایه، دنیای استثمار و غارت خلقها همهٔ نیروهای یاور خود را در سراسر جهان و در داخل میهن ما بسیج کرده است تا بتواند شعلهٔ فروزان انقلاب خلقی اسلامی ایران را که مستضعفان را "وارثان به حق خداد روی زمین" می‌داند، خاموش کند.

بقیه در صفحه ۲

پیرامون دادگاه امیر انتظام

جلسات دادگاه انقلاب اسلامی مرکز، که روز شنبه ۸ فروردین ماه رسیدگی به پروندهٔ عباس امیرانتظام را آغاز کرده است، اهمیت ویژه‌ای دارد. اهمیت خاص این دادگاه تنها بدان سبب نیست که آقای امیر انتظام مقام معاونت نخست وزیر و سخنگوی دولت موقت را بعهده داشته است. اهمیت این دادرسی و محاکمه در این است، که در حقیقت امر یک خط مشی سیاسی در برابر دادگاه قرار دارد، که آقای امیرانتظام یکی از مجریان فعال آن خط بوده است، یعنی خط مشی سازش با امپریالیسم آمریکا، دشمن اصلی انقلاب، به انحراف کشاندن انقلاب مسخ آن از درون و بالاخره احیای مجدد سلطهٔ امپریالیسم بر امور ایران و سرنوشت مردم آن.

هنوز نسل حاضر فراموش نکرده است، که انقلاب شکوهمند ایران، که با رهبری قاطع امام خمینی نه تنها رژیم طاغوت "آریامهری"، بلکه، از آن مهمتر، سلطهٔ امپریالیسم آمریکا بر امور ایران را نیز برانداخت، راهی بس دشوار، پر پیچ وخم و نشیب و فراز را طی کرده است. در مجموعهٔ خود همهٔ دشواریهای عمده و بیسابقه راه پیروزی، تداوم و تعمیق انقلاب از همان سلطهٔ خانمان برانداز امپریالیسم سرچشمه گرفته است. وگرنه مردم زحمتکش و رزمندهٔ ایران خیلی سهل تر و زودتر آن رژیم طاغوتی را سرنگون می‌کردند.

رهبری امام خمینی، عزم راسخ، پایداری و استواری ایشان نقش قاطعی در پیروزی انقلاب ایفا کرد. ایشان بودند، که مبین آمال و آرزوهای مقدس مردم مستضعف و ارادهٔ تزلزل ناپذیر آنها شده، در مقابل همه وسوسه‌های مترددین و دودلان و سازشکارانی، که خود را در صفوف جنبش جا زده بودند با قاطعیت هرچه تمامتر ایستادند و نهضت خلق را از انقلابی به انقلاب بزرگتر راهنمائی کردند.

بقیه در صفحه ۲

سال تحقق وعدهٔ بزرگ انقلاب

سومین سال جمهوری اسلامی ایران در شرایطی آغاز می‌شود که، گذشته از وظیفهٔ خطیر درهم کوفتن تجاوز رژیم بعث عراق در جنوب و غرب کشور و رویاروبی با تمهیدات و تدارکات امپریالیسم آمریکا و متحدانش در ناتو که بزرگترین ناوگان جنگی تاریخ را با پشتیبانی نیروی هوائی و زمینی عظیمی در پایگاه‌های خلیج فارس و اقیانوس هند تمرکز داده‌اند و منظورشان همانا ادامهٔ غارت منابع نفت منطقه، سرکوب جنبش های رهایی بخش عرب و بویژه درمحاصره گرفتن و خفه کردن انقلاب اسلامی ایران است، دشواری‌های فراوانی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در برابر ما قرار دارد.

گرانی واحتکار، اختلال در امر تولید و توزیع کالا های ضروری، بیکاری و کم کاری، شایعه سازی و درگیری و آشوب، معوق ماندن حل نهائی مسئله زمین، تأخیر در به اجرا گذاشتن اصل دولتی شدن بازرگانی خارجی، لزوم تعیین حدود مالکیت وسایل تولید به صورتی که بهره کشی سرمایه از کار توده‌ها به حداقل برسد و بزودی در مجرای قانون و در عمل روبه زوال کامل برود، سستی و تعلل در تشکیل شوراها، تعمد در دورنگه داشتن زحمتکشان و محرومان از شرکت عملی در گردش امور، تشدید رقابت های فردی و گروهی و طبقاتی بر سر قدرت، بسته ماندن دانشگاه‌ها و بی توجهی به امر پرورش کارشناسان فنی و علمی مومن به انقلاب، خودداری از به‌کار گرفتن نیروهای انقلابی که موضع عقیدتی دیگری دارند ولی با دل وجان به انقلاب وفادارند، این همه مختصری است از انبوه مسائل که باید بدون تأخیر بدانها پرداخت تا انقلاب ما و جمهوری اسلامی ما سروسامان بگیرد و جامعهٔ ایران تعادل خود را باز یابد.

حل این دشواریها، همزمان با ادارهٔ جنگ تا پیروزی نهائی بر تجاوزگر، نه تنها به اراده و ایمان واستقامت وفداکاری واتحاد هرچه وسیع تر نیروهای انقلابی نیاز دارد،

بقیه در صفحه ۸

بیانیه شورای نویسندگان و هنرمندان ایران

صفحه ۸

ترجمه فیروز
زن و صلح

صفحه ۴ و ۹

مجتمع نظامی – صنعتی بریتانیا

مجتمع های نظامی – صنعتی کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری به عنوان اتحاد ارتجاعی نهاد های نظامی و انحصارات تولید کنندهٔ سلاح ها نیروی محرک عمدهٔ مسابقهٔ تسلیحاتی در دنیای معاصرند. لنین در عصر خود از اتحاد های سود اگران بزرگ اسلحه و رهبران بلندپایهٔ نظامی و سیاسی که بشریت را به نخستین جنگ جهانی سوق دادند سخن گفته است. او در مقالهٔ "تسلیحات و سرمایه‌داری" نشان داد که در انگلستان و دیگر کشورها برای تدارک جنگ میلیون ها خرج می‌شود، "باران طلا مستقیما به جیب سیاستمداران بورژوا سرازیر می‌گردد. آنها با تشکیل باند به هم پیوستهٔ بین المللی خلقها را به مسابقه در قلمرو تسلیحات سوق می‌دهند" (لنین. آثار، ج ۱۹، ص ۱۰۳).

گسترش اتحاد بین تولید کنندگان اسلحه و نهاد های نظامی، تبدیل آن به مجتمع‌های نظامی – صنعتی، پس از جنگ دوم جهانی شدت ویژه‌ای یافت. پایه و اساس این پدیده‌ها رشد بخش دولتی در اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری و مداخلهٔ فزایندهٔ دولت بورژوائی در روند های اقتصادی است. درآمیختن قدرت انحصارات ودولت به شرکتهای نظامی امکان داده است که در مقیاس وسیعی از دارائی ها و منابع دولتی برای تولید تسلیحات استفاده کنند و از آن سود های کلانی بدست آورند.

مجتمع های نظامی – صنعتی به بخش مهم اقتصاد انحصاری دولت تبدیل می‌شوند، آنها در مجموع زندگی در کشورهای سرمایه‌داری تأثیر منفی عمیقی می‌گذارند.

به وضوح می‌توان گفت که گروه‌ها، سازمان‌ها و رجال کاملا مشخصی مسئول خطر

بقیه در صفحه ۳

در صفحات دیگر

در شناخت امپریالیسم معاصر
تحول سرمایه داری انحصاری دولتی

۱- رشد نیروهای مولده و تحکیم خصلت اجتماعی تولید

سرمایه‌داری معاصر ماهیتاً تغییر نکرده است. اما این نظام با حفظ کیفیت سرمایه‌داری انحصاری ویژگی های معین تازه‌ای نسبت به آغاز قرن بیستم کسب کرده است.

ضرورت سازش با اوضاع جدید جهانی: مبارزه بین دو سیستم متضاد اجتماعی و انقلاب علمی و فنی پدیدآورندهٔ این ویژگیهاست.

با رشد نیروهای مولده خصلت اجتماعی تولید ناگزیر فزونی می‌یابد. با این همه، این روند در نظام سرمایه‌داری بویژه در دوران کنونی اشکال نامعقولی پیدا می‌کند و مشخصه آن تشدید فوق العادهٔ همهٔ تضادهای اجتماعی امپریالیسم است.

تحکیم خصلت اجتماعی تولید مخصوصا در تمرکز تولید و تخصصی شدن آن و در وابستگی شاخه‌های مختلف به یکدیگر مشهود است. لنین با غنی کردن دکترین مارکس در این باره می‌نویسد: "اجتماعی شدن کار در تولید سرمایه‌داری به هیچ وجه عبارت از این نیست که افراد در یک محل کار بکنند (این تنها یک جنبه است). این اجتماعی شدن مبتنی بر واقعیت تمرکز سرمایه‌ها توأم با تخصصی شدن کار اجتماعی، کاهش تعداد سرمایه داران در هر صنعت مفروض و تعداد شاخه‌های ویژهٔ صنعت

بقیه در صفحه ۷

بقیه از صفحه ۱

بانبلیغات ...

تاکنون برای سرکوب انقلاب ایران و انحراف آن از یك چنین دورنمای رهائی بخش شش توطئه سازمان داده شده وناکام مانده و اکنون توطئهٔ هفتم در جریان است. بدیهی است که اگر "حاکمیت سیاسی کنونی" مطلوب جهانخواران امپریالیست می بود، اینهمه تبلیغ و توطئه و هیاهو وداستان پردازی بر ضد آن وجود نداشت. تبلیغات امپریالیستی هنگامی برضد جریانی به گردش در می آید که منافعی از امپریالیسم ضایع گردد و یا به سیادت و فرمانروائی آن، در این جاو آنجا لطمه وارد آید. تاکنون نشنیده ایم و نخواهیم شنید که کاخ نشینان واشنگتن و لندن و بن و پاریس و توکیو و اتاوا از حاکمیت سیاسی دولتهای ضد خلقی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که شب و روز درجهت تأمین منافع انحصارات چند ملیتی درجوش و خروش اند، گلەمند بوده باشند.

هیچگاه و درهیچ کجاندیده ایم و نشنیده ایم که امپریالیست های آمریکائی، اروپای غربی، ژاپنی و کانادائی ازحکومت های گوش به فرمان مصر، عربستان سعودی، اردن، اسرائیل، ترکیه و پاکستان، عمان، شیخ نشین های خلیج فارس، سودان، زئیر، نیجریا، آفریقای جنوبی، شیلی، السالوادور، هندوراس، هائیتی و دهها نمونهٔ دیگر لب به شکایت باز کرده و برای آنها اینهمه فتنه انگیزی و بوق وکرنا به راه انداخته باشند.

چه اتفاق افتاده که در اردوگاه سرمایه این همه ولوله بر پاست. تجربهٔ خلقهای جهان می آموزد که تا زمانی که به منافع امپریالیسم جهانی آسیب وارد نیاید و پایگاههای سلطه گرانه اش در این یاآن کشور به خطر نیفتد هرگز واکنش نشان نخواهد داد. حتی یك نمونه در تاریخ امپریالیسم وجود ندارد که از حکومت های گوش به فرمانش اعلام نارضایتی کرده باشد تا چه رسد به توطئه براندازی. سرنگونی حکومت ملی دکتر محمد مصدق باتوطئه مشترك امپریالیست های آمریکائی وانگلیسی در وطن ما، سرکوب حکومت توده ای آربنز در گواتمالا و کودتا بر ضد حکومت خلقی آلنده از نمونه های بارز عکس العمل امپریالیسم جهانی در برابر حکومت های ضد امپریالیست، ناوابسته و خلقی است.

اگر کارتر، حکومت ایران را "فناتیك" و غیرقابل "مذاکره" می دانست وجانشین او ریگان خواستار روی کار آمدن دولتی "معقول ومیانه رو" در ایران است، انطورکه تبلیغات امپریالیستی وانمود می کند، به خاطر دغدغهٔ عجوزگان امپریالیسم برای بازگشت ایران به یکهزار و پانصد سال پیش! و یا سلطهٔ "آخوند یسم" نبوده و نیست. اگر چنین بود هیچگاه امپریالیسم آمریکا و متحدین اروپای غربی و ژاپنی اش ازحکومت قرون وسطائی ملك خالد و سلطان قابوس و نظایر آن در چهارگوشهٔ جهان حمایت نمی کردند و این همه نیروی نظامی و جنگ افزار برای حفظ تاج و تخت این فسیل های مندرس در اختیار آنها قرار نمی دادند.

قتل عام مردم السالوادور، قصابی های رژیم خونبار پینوشه در شیلی، هجوم های وحشیانهٔ دولت صهیونیستی اسرائیل به سرزمین لبنان، فروش ۱هزار شهروند هائیتی توسط رئیس جمهور "مادام العمر" این کشور ژان کلود دووالیه از قرار هر نفر ۸۷ دلار به دولت سفاك دومینیکن وسیستم نژاد کشی جمهوری آفریقای جنوبی نه تنها هیچ اعتراضی برنمی انگیزد، بلکه باسکوت بزرگوارانه تبلیغات امپریالیستی وحمایت پولی ومالی واقتصادی ونظامی امپریالیسم آمریکا روبرو می گردد.

در برابر این جنایات هولناك که هیچگاه حتی فرصت اشاره شتابان به آنها در یك جامیسر نیست، "رژیم خمینی" از جانب نمایندگان سرشناس امپریالیسم جهانی غیر قابل تحمل و "فناتیك" اعلام می گردد، چرا که این رژیم ماهیتا ضد امپریالیستی ومردمی است و اگر چنانچه علی رغم ضربات گستردهٔ نظامی ــ اقتصادی و ایدئولوژیك آمریکا این رژیم بتواند درابعاد گوناگون حیات اقتصادی ــ اجتماعی ریشه بدواند و بازیر بنای قانونمند خود پیوند یابد، بسیاری از محمل های لازم برای روی کار آوردن دولت "میانه رو و معقول" وبالمال بازگشت امپریالیسم از دست خواهد رفت.

امپریالیسم هیچگاه با مذهب دست آموز وبی بو وخاصیت مخالف نبوده و نیست. اصولا استعمارگران برای دست یافتن به قلمروهای جدید نخست هیأت های "مذهبی" یعنی وعاظ السلاطین شان را به میدان می فرستادند. اینان مأموریت داشتند ازراه فریب و افسون بومیان زمینهٔ استیلای اربابان شان را فراهم آورند. درکشورهائی چون کشور ما به این کار نیازی نبود، زیرا وعاظ السلاطین محلی این وظیفه را انجام می دادند.

امپریالیسم و ایادی داخلی آن همیشه با مذهب به صورت طبقاتی برخورد کرده اند وعملا هیچگاه آن را کل واحدی ندانسته و نمی دانند. از این رو هرجا که در درون روحانیت با پدیدهٔ اعتراض و مقاومت در برابر استعمار، ظلم و بیداد روبرو شده اند، بنام مبارزه با "فناتیك"، "واپس گرائی" و نجات "تمدن" به شدت آن را سرکوب کرده اند.

اگر واقعا "رژیم خمینی" آنطور که تبلیغات امپریالیستی مدعی است واپس گرا و تمدن گریز بود، مانند رژیم ارتجاعی و ضد خلقی ملك خالد و ضیاءالحق مورد حمایت و پشتیبانی قرار می گرفت و اینهمه هیاهو در اطراف آن بر پا نمی شد.

امپریالیسم به عنوان آخرین مرحلهٔ سرمایه داری که مظهر عمیق ترین گندیدگی و فساد است علمدار نجات "تمدن" در ایران شده است. وحشیگری های بی سابقهٔ آمریکا در کره، ویتنام، لائوس، کامبوج و سراسر آمریکای لاتین نمونهٔ زنده ای از بربریت زمامداران کاخ سفید در به زنجیر کشیدن خلقها و محو علنی و آشکار ابتدائی ترین نشانه های تمدن است.

از آنجاکه امپریالیسم در رهرایدئولوژی درجستجوی جریان هائی است که به استحکام مواضع غارتگرانهٔ وی کمك نماید، ازاین رو نمی تواند با اسلام راستین امام خمینی که از بنیاد با اسلام سازشکارانهٔ وعاظ السلاطین متفاوت است و به تمدن انسانی مستضعفان ورنجبران سر فرود می آورد سر آشتی داشته باشد.

امپریالیسم و دستیاران او ازبغرنجی اوضاع سیاسی کنونی ایران که بطورقانونمند گردشگاه انواع گرایش های متضاد اقتصادی ــ اجتماعی است، به سود خود بهره برداری می کند ومی کوشد از نارسائی های عمدتاً ناگزیر به ضرر انقلاب و رهبری آن سوء استفاده کند.

اگرضد انقلاب داخلی وخارجی بنا به ماهیت ضد خلقی خود "حق" دارند از هر کاهی کوهی بسازند وجنجال به پا کنند، نیروهای صدیق و بنا به موقعیت اجتماعی خود ضد امپریالیست حق ندارند باواکنش ناسنجیده در برابر رویدادهای نامساعد به تضعیف انقلاب و رهبری آن کمك کنند.

آنچه در سطح رویدادها می گذرد، همان نیست که در عمق جریان دارد. در عملکرد نیروهای ناهمگونی که در حاکمیت سیاسی شرکت دارند، به یقین می توان به جهاتی برخورد نمود که به حق واکنش برانگیزند، اما این جهات نباید تا سطح روند عمومی واساسی انقلاب تعمیم داده شوند. هیچ نیروی انقلابی بنا به منطق پویای انقلاب حق ندارد با برجسته کردن برخی جهات منفی، سراسر یك روند انقلابی را در مظان تردید قرار دهد و آن را مطلق کند.

بدیهی است که پدیداری رویدادهای منفی در روند کلی انقلاب اگرناگزیرنباشد، محتمل است. ازاین رو، در برابر چنین نمودهای ناگزیری نباید به واکنش های سراسیمه وشتاب زده تن داد وباسرگرم شدن در رخنه کاریها از پویش روند کلی غافل ماند.

انقلاب ایران مانند همهٔ انقلاب های ضد امپریالیستی جهان صرفنظر از ویژگیهای خاص خود قرین ناهمگونی هائی است که اگر چنانچه در ارزیابی نیروهای شرکت کنندهٔ آن دقت لازم به عمل نیاید، از دفاع موثر در برابر رخنهٔ عوامل امپریالیسم وسازشکاران بی بهره می ماند ودر آن صورت خود انقلاب زیرخروارها شعار جعلی نجات "تمدن" و مبارزه با "آخوند یسم" که ساخته و پرداخته ایدئولوگ های امپریالیسم و لیبرالهاست مدفون خواهد شد.

بقیه از صفحه ۱

پیرامون...

لیکن محافل سازشکار، بامسافرت بین تهران و پاریس، درصدد نوعی میانجیگری بین دربار طاغوت و رهبر سازش ناپذیر انقلاب برآمدند، که در نتیجه استقامت و قاطعیت ایشان همه تلاشهای آن محافل نقش برآب شد. سپس بقایای همان محافل، که در صفوف جنبش مانده بودند، باسیاست گام بگام راه سازش با امپریالیسم آمریکا را مصرانه دنبال کردند و تاسرحد ملاقات خصوصی با سرد مدار "سیا" برژینسکی در الجزیره پیش رفتند، که آنهم با تصرف جاسوسخانه و اقدام دلیرانه دانشجویان مسلمان پیرو خط امام باز هم نقش بر آب شد. به هیچوجه تصادفی نیست که این آقایان از همان نخستین روز این "انقلاب بزرگتر" مردم ایران هجوم ناجوانمردانه خود را به دانشجویان مسلمان پیروخط امام آغاز کردند، به انحاء مختلف سعی در تخطئه و بی اعتبار کردن اسناد تاریخی کردند، که پرده از روی یك رشته توطئه های امپریالیسم آمریکا برداشته گوشه ای از تسلط این امپریالیسم جهانخوار رابر امور ایران بر ملا کرده است.

اکنون ماشاهد نمونه دیگری ازاین تلاش از سوی آقای امیرانتظام درجریان محاکمه او هستیم. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام راکه رهبر انقلاب آنها را "جوان های عزیز ما" نامیده و عمل دلیرانه آنها راسرآغاز "انقلابی بزرگتر از انقلاب اول" خوانده اند این آقایان "فاسقین" می نامند. امیرانتظام مدعی است، که نه تنها این اسناد، بلکه اتهاماتی که در دادگاه انقلاب اسلامی مرکز به اونسبت داده شده است نیز "اتهامات موهومه تهیه شده توسط "فاسقین" است. امیر انتظام درجلسهٔ دادگاه به وزیرمشاور و سخنگوی دولت آقای مهندس نبوی می تازد که چرا او از عمل دانشجویان مسلمان پیرو خط امام پشتیبانی کرده است. درصورتیکه این امام امت، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران بودند که پیش ازهمه ارزش بزرگ عمل انقلابی این دانشجویان را متذکر شدند و گفتند که آنها "جوانان مسلمان و متعهدی" هستند که "انقلاب را نجات داده اند" و "موجب سرافرازی ملت" شده اند.

اما آقای امیرانتظام این اسناد تاریخی رابه استهزا گرفته اعتراض می کند که چرا "مانند گنجینه راز فقط در اختیار گروهی بخصوص باقی ماند و نه دولت موقت و نه من متهم نتوانسته ایم آنرا به بینیم". البته امیر انتظام سخت نگران و آشفته از آن است، که چرا این اسناد را هم (مانند اسناد سفارت سابق ایران در واشنگتون) بهیاران وهمکاران ایشان نداده اند تامانند بسیاری مدارك دیگر از بین ببرند.

بیك کلام. درواقع دراین دادگاه دو خط مشی اساسی روبروی هم قرارگرفته اند: خط تداوم و تعمیق انقلاب مردم زحمتکش ایران در راه استقرار حاکمیت مستضعفان و تأمین استقلال، آزادی، سعادت و رفاه مردم و خط سازش باامپریالیسم، مسخ انقلاب احیای مجدد همان وضعی که مردم مستضعف ایران درانقلاب و درجنگ تحمیلی آمریکا به دست رژیم صدام متجاوز ازصد هزار شهید و صد ها هزار آواره و سرگردان داده اند.

مردم رزمنده ایران بانهایت هوشیاری جریان این محاکمه راپیگیری می کنند و امیدوارند دادگاه انقلاب اسلامی مرکز با نهایت دقت از عهده انجام وظیفه خطیر تاریخی خود برآید.

بقیه از صفحه ٦

نگاهی به...

کوشش ما باید درجهت استفاده حداکثر از زمین و آب موجود به کار رود. یعنی هم تدابیری برای جلوگیری ازهدررفتن آب به صورت تبخیر، جذب در قشرهای زیرین خاك، ریختن به شوره زارها و دریاها اتخاذ شود، وهم زمین های بایر و موات زیرکشت برده شود و بااستفاده از کود شیمیائی و تکنیك پیشرفته کشاورزی میزان باروری درهکتار افزایش یابد. از این راه، نیروی انسانی بزرگی هم که تاکنون بیکار مانده است و با افزایش جمعیت باز برتعداد آن افزوده خواهد شد امکان اشتغال خواهد یافت.

در رابطه با همهٔ آنچه گفته شد، قدمی که از هم اکنون می توان برداشت وباسرمایه گذاری مناسب و فراهم آوردن امکانات لازم درمدتی کوتاه نتیجهٔ بسیارارزنده ای ببار خواهد آورد، آن است که دشت لوشان به صورت یك قطب کشاورزی و مرکز بزرگ تولید فرآورده های غذائی درآید.

شایسته است که مقامات مسئول جمهوری اسلامی ایران به این پیشنهاد مشخص و عملی بذل توجه نمایند.

اتحاد مردم
مدیر مسئول و صاحب امتیاز:
محمود اعتماد زاده (م. ا. به آذین)
سردبیر: محمد تقی برومند
نشانی: تهران ــ منطقهٔ ۱۳ پستی
صندوق شماره ۳۱٤/۱۱۱۷

بقیه از صفحه ۱

مجتمع نظامی ـ صنعتی بریتانیا

جنگ جهانی هستند. اتحاد نظامیان حرفه‌ای و سوداگران جنگ‌افزار یعنی مجتمع نظامی ـ صنعتی، حتی به تصدیق شخصیت های بلندپایه‌ٔ غربی به" دولتی در دولت" بدل شده و قدرت مستقلی کسب کرده است. میلیتاریسم تنها به جامعه‌ای که آن را بوجود آورده آسیب نمی‌رساند. گازی که از ماشین تدارک جنگ متصاعد می‌گردد جو سیاسی جهان را با بخار بد بوی نفرت، ترس وخشونت مسموم می کند.

در عصر ما که عصر سلاح های قاره پیماست، صنایع جدید عنصر اصلی مجتمع های نظامی ـ صنعتی را تشکیل می دهند. از این رو قسمت اعظم هزینه‌های تسلیحاتی وزارت دفاع بریتانیا (که مخارج تحقیقات نظامی را نیز دربرمی‌گیرد) صرف تهیه‌ٔ هواپیماهای جنگی، موتورهای هواپیما، موشک، سیستم های هدایت شونده و غیره می‌گردد. خرید های وزارت دفاع بریتانیا در سال مالی ۱۹۸۰ از انحصارات فضانوردی به ۴۰٪ مجموع خرید های نظامی بالغ گردید (۷۳۷ میلیون لیره از ۴۳۳۶ میلیون لیره استرلینگ). صنعت هوانوردی بریتانیا بطور وسیع نظامی شده، بنحوی که قریب دوسوم ظرفیت آن برای هدف های نظامی کار می‌کند.

در این شاخه در دوران پس از جنگ روند نیرومند انحصاری شدن تحت تأثیر رقابت بین‌المللی و کمک دولت بوقوع پیوست اگر در دهه‌ٔ ۵۰ تقریبا ۲۰ کمپانی در صنعت هوانوردی بریتانیا وجود داشت، در دهه‌ٔ ۶۰ تعداد آنها به ۵ انحصار بزرگ تولید کننده‌ٔ هواپیما، موشک‌ها و موتورهای هواپیما ـ ها تقلیل یافت. آنها عبارتند از: هاوکرسید لی گروپ، بریتیش ارکرافت کورپوریشن، وستلند ارکرافت، رولزرویس، بریستول سید لی موتورز. باوجود این، کمپانی های مذکور علی رغم ادغامشان در مقایسه با غولهای صنعت هواپیمائی آمریکا چوب کبریتی بیش نیستند. ارقام کل عملکرد انحصارات ایالات متحده مانند بوئینگ یا مک دانل ـ داگلاس در آغاز دهه‌ٔ ۷۰ ـ ۲/۵ بار بیشتر از هاوکرسید لی گروپ بود. در این اوضاع و احوال دولت انگلیس به یاری کمپانی های بریتانیائی برخاسته است.

کمپانی رولزرویس که مهم ترین تولید کننده‌ٔ موتور هواپیماهاست، به علت ناتوانی در غلبه بر دشواری‌های مالی در ۱۹۷۱ به مالکیت دولت درآمد. در ۱۹۷۷ صنعت هوانوردی و کشتی سازی ملی اعلان شدند. شرکت ملی هواپیمائی بریتانیا که از ادغام چندین کمپانی خصوصی بوجود آمده، اکنون به تولید موشک ها، انواع مهم هواپیماهای نظامی و غیرنظامی و تحقیقات علمی مشغول است. این شرکت ۷۲۰۰۰ کارگرو کارمند دارد. انحصارات خصوصی از قبیل وستلند ارکرافت، شورت برادرز و فرانتی نیز به تولید هواپیما، هلی کوپتر، موشک و هوورکرافت مشغول‌اند.

شرکت ملی کشتی سازی بریتانیا که در سال ۱۹۷۷ از ادغام ۲۲ شرکت مولد کشتی و موتورهای آن بوجود آمده امروز ۹۹٪ کشتی های جنگی و ۹۷٪ کشتی های تجارتی این کشور را می‌سازد. این شرکت زیردریائی های اتمی هم تولید می کند و تقریبا نیمی از همه‌ٔ کارهای تعمیرات کشتی‌ها را انجام می دهد.

صنایع الکتروتکنیک و الکترونیک از تهیه کنندگان اصلی لوازم مورد نیاز نظامی هستند. در سال مالی ۱۹۷۹ ـ ۱۹۷۸ بیش از ۲۰٪ تولیدات صنعت الکترونیک به وزارت دفاع اختصاص داشت. انحصارات خصوصی مهم ترین تهیه کنندگان لوازم الکترونیک و الکتروتکنیک هستند. این انحصارات عبارتند از: جنرال الکتریک کمپانی، پلسی، راکال الکترونیکز (سازنده‌ٔ وسایل ارتباط تلویزیونی ورادیوتکنیک، دستگاه‌های خودکار و کنترل) امی، اسپری راند، رانک اورگانیزیشن (سازنده‌ٔ شمارگرها، رادارها، ردیاب های زیردریائی ها، لوازم الکترونیک)، لوکاس ایند استری (سازنده‌ٔ لوازم الکتریک برای هواپیماها و سایر وسایل حمل ونقل).

سازمان انرژی اتمی نیز در شمار مهمترین تولید کنندگان وسایل جنگی قرار دارد. این سازمان در قلمرو خود دارای مراکز پژوهش علمی، راکتورها، کارخانه‌هائی است که به تهیه و تولید نمونه‌های جدید سلاحهای اتمی اشتغال دارند. این سلاحها در پایگاه ـ های ایالات متحده آزمایش می شوند. کنسرسیوم های شیمی ونفت در تحویل مواد منفجره، تجهیزات، مواد مختلف و سوخت نظامی شرکت دارند.

۲۰٪ خرید های نظامی وزارت دفاع بریتانیا به نیروهای زمینی اختصاص دارد. کنسرسیوم اتوموبیل بریتیش لیلاند، واکس هال موتورز لیمیتد، وایکرز قدیمی ترین انحصار نظامی، کارخانه‌های توپ سازی دولتی، کمپانی های اسمیت ایند استری، فودنس و غیره از جمله تولید کنندگان تانک، زره پوش، وسایل نقلیه ویژه راههای صعب ـ العبورو لوازم توپخانه هستند.

باتوجه به نقش فعال انگلستان در مسابقه‌ٔ تسلیحاتی که محرک آن منافع کنسرسیوم های نظامی است، تعجبی ندارد که هزینه‌های نظامی کشورهم در دولت حزب کارگر و هم در دولت محافظه کاران پیوسته افزایش یابد. به فاصله‌ٔ ۱۰ سال ـ از سال مالی ۱۹۷۱ ـ ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۱ ـ ۱۹۸۰ ـ هزینه‌های نظامی انگلستان به قیمت جاری ۴/۵ بار افزایش یافت و از ۲/۵ میلیارد به ۱۱ میلیارد لیره استرلینگ رسید در حال حاضر این هزینه‌ها تقریبا ۵ درصد محصول ناخالص ملی کشور را دربرمی‌گیرد که بیش از هرکشور دیگر اروپای غربی است.

مخارج تولید جنگ‌افزار ۴۰٪ همه هزینه‌ـ های نظامی را شامل می شود. در دهه‌ٔ ۷۰ هزینه‌های تسلیحاتی باسرعتی بیش از هزینه ـ های دیگر نظامی رشد کرد. این هزینه‌ها ۵/۲ بار فزونی یافت و از ۸۳۶ میلیون به ۴۳۳۶ میلیون لیره استرلینگ رسید.

در انگلستان قسمت اعظم سفارشات نظامی توسط ۴۰ ـ ۳۰ کمپانی بسیار بزرگ ملی وخصوصی انجام می گیرد. آنها در شاخه‌ـ های مهم اقتصاد فعالیت دارند و همه انواع سلاح ها را تولید می کنند. سه چهارم تمام سفارشات نظامی از جمله امور تحقیقات و طرح های مورد مطالعه در اختیار کمپانی‌ـ های مورد بحث قرار دارد. تمرکز تولید نظامی در انگلستان بیش از ایالات متحده است، زیرا در آمریکا این نوع سفارشات حد اقل توسط ۱۰۰ کمپانی بزرگ نظامی انجام می گیرد. آنچه جلب توجه می کند، افزایش سریع حجم مطلق سفارشات توسط بزرگترین تولید کنندگان است: در فاصله‌ٔ سال های مالی ۱۹۷۷ ـ ۱۹۷۶ و ۱۹۸۱ ـ ۱۹۸۰ سفارشات مذکور از ۱/۶ میلیارد به ۳/۲ میلیارد لیره‌ٔ استرلینگ فزونی یافته است. دامنه‌ٔ تولید کمپانی های مختلف بطور محسوس گسترش می یابد. در آغاز دهه‌ٔ ۷۰ ۱۴ تولید کننده از ۵۰ تولید کننده‌ٔ بسیار بزرگ هریک سفارش هائی به مبلغ بیش از ۱۰ میلیون لیره‌ٔ استرلینگ ودر سال مالی ۱۹۷۹ ـ ۱۹۷۸، ۱۶ کمپانی از ۴۳ کمپانی بسیار مهم هریک سفارش هائی به مبلغ ۲۵ میلیون لیره‌ٔ استرلینگ دریافت داشتند. سفارش های شش انحصار بسیار بزرگ خصوصی و دولتی هریک به ارزش بیش از ۱۰۰ میلیون لیره بوده است. لازم به یاد ـ آوری است که مؤسسات بزرگ نظامی تعداد مهمی از مؤسسات کوچک را که در آغاز دهه‌ٔ ۷۰ تعدادشان بالغ بر ۴۰۰ بود در مدار خود قرار دادند.

در حال حاضر، وزارت دفاع بریتانیا ۷۵٪ سفارشات نظامی اش را به وسیله‌ٔ شرکتهای انگلیسی مستقر در کشور تأمین می کند. ۱۰٪ سلاح ها را از خارج می خرد و تقریبا ۱۵٪ آن را به کمک انحصارات سایر کشورهای اروپای غربی عضو پیمان آتلانتیک شمالی تولید می کند. این ساختار خرید جنگ افزارنشان دهنده‌ٔ مواضع محکم شرکتهای نظامی ـ صنعتی در انگلستان، رقابت آنها باانحصارات نظامی در کشورهای دیگر و کوشش آنها برای مبارزه با تولید کنندگان سلاح های آمریکائی براساس همپیوندی نظامی باکنسرسیوم‌های اروپای غربی است.

مجتمع نظامی ـ صنعتی بریتانیا ـ بنا بر برخی ویژگیهای تاریخی ـ نقش نوعی "محلل" را بین مجتمع های نظامی ـ صنعتی آمریکا و کشورهای اروپای غربی بازی می کند. دلیل ایفای این نقش آن است که انگلستان در مقایسه با سایر کشورهای اروپای غربی منافع مشترک زیادی با ایالات متحده دارد و بخش مهمی از سلاح مدرن خود را از این کشور وارد می کند. "روابط ویژه‌ٔ" بورژوازی آمریکا و انگلیس براساس منافع مشترک شان یکی از مهمترین عناصر پیوند های تنگاتنگ کنسرسیوم های نظامی ـ صنعتی دوکشور است.

عده‌ای از شرکت های بزرگ انگلیسی شعبه‌های انحصارات آمریکائی هستند: مانند کمپانی اتومبیل واکس هال موتور لیمیتد که شعبه‌ٔ جنرال موتورز است. اسپری راند سازنده‌ٔ کامپیوتر، دستگاه های رادار و کالا ـ های الکترونیک شعبه‌ٔ کمپانی همنام آمریکائی است. سینگر کمپانی لمیتد سازنده‌ٔ ادوات هواپیما، دستگاه‌های اندازه‌گیری و کنترل برای موشک ها، هواپیما و زیردریائی ـ ها شعبه‌ٔ کمپانی همنام خود در آمریکا است. تعدادی از تولید کنندگان جنگ افزار انگلیسی مانند پلسی، امی، لوکاس ایند استری در ایالات متحده شعبه دارند.

در عین حال انحصارات انگلیسی تلاش می کنند در زمینه‌ٔ تولید سلاح ها با انحصارات آمریکائی رقابت کنند. اما این وظیفه خارج از توانائی های آنهاست. از این رو، روند همکاری در زمینه‌ٔ تولید سلاح ها بین انگلستان و سایر کشورهای اروپای غربی فزونی می یابد. مهمترین طرح های مشترک بریتانیا با فرانسه جمهوری فدرال آلمان و ایتالیا تولید هواپیمای جنگی تورنادو و برای هدف های مختلف، تولید انواع موشک ها، هلیکوپترها و خمپاره اندازهاست. در پایان ۱۹۷۹، شرکت اوروميسايل دینامیکز گروپ برای تولید موشک ـ های ضد تانک بوجود آمد. در این گروه‌ـ بندی بریتیش اروسپایس (انگلیس)، آئروسپاسیال (فرانسه) و کمپانی ام. بی. بی آلمان غربی شرکت دارند.

در بریتانیا این عقیده‌ٔ رواج دارد که صدور جنگ افزارها برای کمپانی های انگلیسی بیشتر از کمپانی های آمریکائی اهمیت دارد، زیرا شرکت های آمریکائی از بازار داخلی بسیار قابل ملاحظه‌ای برخوردارند و از سفارش های دولتی که سر به ده‌ها میلیارد دلار می زند، سود می جویند. به موهبت صدور سلاحهای "میداین انگلاند" حجم تولید سلاحها بقدری است که قیمت تمام شده‌ٔ آنها در سطح پایین حفظ می شود و این به آنها امکان رقابت کافی می دهد.

می دانیم که ایالات متحده بزرگترین صادرکننده‌ٔ اسلحه در جهان است. حجم آن در ۱۹۷۹ بالغ بر ۱۴/۵ میلیارد دلار بود. انگلستان که یکی از بزرگترین صادرکنند ـ گان تسلیحات است پس از ایالات متحده وفرانسه سومین مقام را در دنیای سرمایه ـ داری دارد. صادرات اسلحه‌ٔ انگلیس از ۴۰۰ میلیون لیره در ۱۹۷۳ به یک میلیارد لیره‌ٔ استرلینگ خواهد رسید. بدین ترتیب می بینیم که صادرات جنگ‌افزار انگلیس در مدت بالنسبه کوتاه سه برابر شد.

انگلستان هواپیماهای جنگی، موشک، ناوهای جنگی، زیردریائی، تانک، زره‌پوش و سایرادوات جنگی به خارج صادر می کند. سلاحهای انگلیسی درجای نخست به کشور ـ های خاورنزدیک و آفریقا که بریتانیا در آنها سرمایه‌گذاری‌های قابل ملاحظه کرده صادر می شود. در دهه‌ٔ ۷۰ عربستان سعودی ایران (قبل از انقلاب)، اسرائیل، کویت، اردن و نیجریا مقدار زیادی جنگ افزار از بریتانیا خریداری کردند. بریتانیا همچنین مقادیر عظیمی تسلیحات به کشورهای آمریکای لاتین و اروپای غربی صادر می کند. در این اواخر انگلستان به خاطر تشویق پکن به حفظ مواضع ضد شوروی آن خود را علاقمند به تحویل اسلحه به این کشورنشان می دهد■



برای مبارزه با امپریالیسم آمریکا ودفاع از جمهوری اسلامی ایران متحد شویم!

زن و صلح

مریم فیروز

زن و صلح، موضوع بی اندازه جالبی است! چه زن تا بوده، برای صلح بوده، برای آرامش بوده، برای پرورش بوده، برای بارور کردن و به ثمر رساندن بوده، و جنگ دشمن همه‌ٔ این چیزهاست. از روزی که بعد از جنگ بین المللی، جمعیت ایرانی صلح پایه‌گذاری شد، من این افتخار را داشتم که در این جمعیت شرکت کنم و جزو پایه گذارانش باشم. تا به امروز در دراز هم با شما بودم و امیدوار هستم کارتان هرچه بیشتر، پرثمرتر بشود. البته، چون موضوع زن هست، آغاز سخن من هم درباره‌ٔ یک زن بزرگ است که مدافع حقوق زن و صلح بوده، یادآوری کارهائی که او کرده. البته اول بگویم، در جریان گردهم‌آئی اخیر زنها، یک منشوری به تصویب رسید که ۲۱۸ ماده دارد و بالاترین خواستهای زنان را حفظ صلح در برابر جنگ جهانی دیگر (جنگ جهانی سوم) اعلام کرده‌است. ولی این تنها گردهم‌آئی زنان نبوده است که چنین تصمیمی گرفته باشد. گردهم‌آئی های زیادی بوده از زنها که پایه کار را در آن دفاع از صلح گذاشتند.

در سال ۱۹۳٤ یک کنگره زنان بر ضد جنگ تشکیل شد که یکی از مهمترین گردهم‌آئی ها در این زمینه بوده است، زیرا برای تدارک آن تعداد زیادی زن با عقاید و نظریات مختلف شرکت داشتند و آنها دعوت کردند که توده‌های زن بر ضد فاشیسم و جنگ بر پاخیزند. آنان به سراسرجهان پیام فرستادند و خواستند که این مبارزه را هرچه بیشتر و گسترده‌تر با شرکت دادن زنان زحمتکش زنان عادی بر پا نمایند. نمایندگان زنان فرانسه، ایرلند، دانمارک، چین، بلغارستان، اتحاد جماهیرشوروی این پیام را امضاء کرده بودند، که به این پیام بازتاب گسترده‌ای ببخشند به طوری که در سراسر دنیا خوانده بشود و منتشر بشود و در همه جا گفته بشود که منظور آزاد شدن است از هرگونه یوغ، از هرگونه فشار، از هرگونه ستم، و بالاخره از هرگونه جنگی که فاشیسم تهیه‌ٔ آنرا می‌دید. پس از انتشار این پیام، پیامهای بسیاری از سراسر دنیا رسید که این دعوت را قبول کرده بودند و در آمریکا جنبش بزرگی بوجود آمد. ریاست افتخاری این کنگره زنان را افراد سرشناسی، مثل رومن رولان نویسنده‌ٔ بزرگ فرانسه، هانری باربوس، گئورکی دیمتروف، کلاراستکین داشتند. (البته کلاراستکین فوت کرده بود، ولی او را به عنوان ریاست افتخاری این کنگره برگزیده بودند). زنهای سرشناس درجه اولی در این کنگره سخن گفتند، مثل دولورس ایباروری کمالان رئیس حزب کمونیست اسپانیاست و در آن دوران، به پاسیوناریا معروف بود. خواست ها و تقاضاها بنام شهروندان هر کشور، بنام زن و بنام مادر بود در این کنگره! اما قبل از این کنگره در نوامبر ۱۹۱۲ خود کلاراستکین در سالن اجتماعات شهر بال، پیامی پر از تشویش به زنان سراسرجهان فرستاد، زیرا اروپا در تدارک جنگ بود و فرانسه و آلمان تا لبه‌ٔ پرتگاه جنگ رفته بودند اما جلوشان موقتا گرفته شد. در کشورهای بالکان از همین سال دیگر آتش جنگ زبانه می‌کشید! آلمان روز به روز برقدرت خودش می‌افزود و فرانسه دوران خدمت نظام وظیفه را ۳ سال کرده بود. کلارا تنها به عنوان یک سوسیالیست و یک زن مبارز در آن جا سخن نمی‌گفت، او به عنوان یک زن و یک مادر هم حرف می‌زد. دو پسر او که ۲۷ ساله و ۱۹ ساله بودند، در معرض خطر بودند. آنها مسلما زیر پرچم خوانده می‌شدند وبرای همه روشن بود که این جنگ دیگر شوخی بردار نیست و تلفات زیادی ببار خواهد آورد. لوئی آراگون در کتاب "ناقوسهای بال" می‌نویسد: "جمعیت زیادی در شهر بال جمع بودند. اینها مرده‌هائی بودند که روی دو پا ایستاده بودند، ولی مرده‌های چند ماه بعد!" و براستی هم اینطور شد. نویسنده در این کتاب از کلاراستکین با سپاسگزاری و احترام زیادی سخن می‌گوید و او را زن دوران جدید نام می‌برد. او قسمتی از این سخنرانی را به این شکل نقل می‌کند که کلارا گفته است: "ما مادران، ما زنان، اگر به کودکان خود عمیق ترین کینه را نسبت به جنگ تلقین کنیم، اگر از همان اوان زندگی حس برادری سوسیالیستی را در آنها بوجود بیاوریم، آنگاه زمانی فراخواهد رسید که در هولناکترین ساعات و بزرگترین خطر هیچ قدرتی نخواهد توانست این ایده‌آل را از دل آنها بیرون بکشد و آنگاه، به هنگام خطر و در برخوردها، آنها به نخستین چیزی که فکر بکنند وظیفه‌ٔ انسانیشان خواهد بود! این که ما زنان و مادرها علیه کشتارها قیام می‌کنیم، به مناسبت خودخواهی و ضعفمان نیست. ما قادریم فداکاری‌های بزرگ برای اهداف و ایده‌آلهای بزرگ انجام دهیم. ما هم از مکتب دشوار زندگی اجتماع سرمایه‌داری گذشته‌ایم و در این مکتب مامبارز شده‌ایم. به همین دلیل ما قادر هستیم در مبارزه خودمان برای آزادی شرکت کنیم". پس از آن آراگون می‌نویسد: "او سخن می‌گوید، او سخن می‌گوید، نه همانند یک زن گوشه‌گیر، یا زنی که برای دل خود از یک حقیقت بزرگی آگاه شده‌است، و یا زنی که شرایط استثنائی به او اطلاعات و خصائل مردی بخشیده‌است، یا زنی پرنبوغ که در آزمایشگاه انسانی بوجود آمده‌است. نه! او زنی است که برای دیگر زنان سخن می‌گوید و آنچه را زنان فکرمی‌کنند او بر زبان می‌آورد. او همانند زنی سخن می‌گوید که فکر و روحش در شرایط فشار و صدمه‌ای که بر طبقه‌ٔ او وارد می‌شده پرورش یافته است. او وجودی استثنائی نیست. اما آنچه او می‌گوید ارزش دارد، زیرا که با او هزارها و میلیونها زن همین حرف ها را می‌زنند. کلارا نیز همانند این زنها، نه در آرامش و آسایش و ثروت، بلکه در نبردها، در محیط فقر و استثمار بوجود آمده‌است و تنها به یک درجه‌ٔ عالی تکامل زن نوع جدید رسیده‌است. او ابدا تشابهی با این عروسک‌ها ندارد که بردگی، فحشاء، بیکاری، آن‌ها را پایه و مایه‌ٔ تصنیف ها و داستانها کرده‌اند. او زن فرد است. و اما باید این جرأت را داشت و گفت: او زن امروزی است آن زنی که برایش مسئله‌ٔ اجتماعی حل شده‌است و دیگر هم از آن گذشته است. آن زنی که خیلی ساده این مسئله برای شخص او دیگر مسئله نیست، مسئله‌ٔ اجتماعی زن برای او جدا از مسئله مرد مطرح نمی‌شود، و او می‌گوید: "زیرا پیروزی آتیه در نبرد برضد جنگ پی ریزی می‌شود و به همین جهت ما زنان از این نبرد پشتیبانی می‌کنیم!"

زن دلبسته و وابسته به زندگیست. زندگی را بوجود می‌آورد، می‌پروراند و می‌خواهد که به ثمر برسد. به همین دلیل هم از جنگ بیزار است و می‌کوشد که آتش آنرا خاموش کند. تا بوده و بوده زن چنین کرده‌است!

کلاراستکین، رهبر انقلابی و مدافع حقوق زن در ۱۹۱٤ در روزنامه‌ٔ برابری که مدیریت آن را داشت و بیانگر خواست زنان بود، فریاد خود را بلند می‌کند: "اگر صدای مردها در نمی‌آید این وظیفه‌ٔ ماست که صدای خود را که از ایده‌آلهای‌مان پرطنین شده بلند کنیم. خواهران قولی را که در کنگره‌ٔ بال داده‌اید بکار ببندید! در این کنگره گفته شده‌است: و به همین دلیل، حتی در دوران جنگ، ما علیه جنگ مبارزه خواهیم کرد! و ما آن کسانی هستیم که در حرکت پر جوش و خروش خود بطرف آینده می‌رویم!"

اینها البته برای آشنائی دادن بود، — چون ۸ مارس نزدیک است، — و یادآوری مبارزات گذشته‌ٔ زنها که کلاراستکین از پیشتازان آن بود. حال من اجازه می‌خواهم که درباره‌ٔ آنچه خودم دیدم برای شما تعریف کنم. شاید جنبه داستان داشته باشد، شاید درد دل باشد، ولی آن چیزی است که من با آن روبرو شدم و وظیفه‌ٔ انسانی، وظیفه‌ٔ مادری و وظیفه‌ٔ زن بودن خودم می‌دانم که هرآنچه دیدم برایتان بگویم: در سال ۱۹٤٦ بود که من به اتحاد جماهیرشوروی رفتم، یعنی درست سال بعد از جنگ. ویرانه‌ها همه جا به چشم می‌خورد. ما اول به مسکو رفتیم. فستیوال جوانان را بر روی ویرانه‌های جنگ بر پا کرده بودند. درهای زندگی را رو به زندگی باز کرده بودند. از سراسر دنیا به این کشوری که از هرجا بیشتر آسیب دیده بود، آمده بودند. جوانها ریخته بودند توی این شهری که هرگوشه‌اش خرابه‌ای بود، ولی اینقدر جوانی پرشور در این شهر بود که کسی خرابه ها را نمی‌دید. از آنجا من رفتم به لنینگراد، این شهر زیبا که همه جایش نشان گلوله‌ها بود، شهری که دوسال مقاومت کرده بود در برابر فاشیسم، گرسنگی دیده بود، ولی ایستاده بود، چون صلح را می‌خواست، چون می‌خواست دشمن مهاجم را از خاک خودش بیرون کند. از هیچ فداکاری دریغ نکرده بود. زنهائی که توی خیابانها می‌افتادند، بلند می‌شدند راه‌شان را می‌گرفتند تا خودشان را به کارخانه برسانند. در این شهر رفتیم و برایم حکایت کردند که وقتی شوستاکویچ، آن سمفونی معروف لنینگرادش را ساخته بود، در موقعی که جنگ بود و لنینگراد در محاصره بود به این شهر آمد و این سمفونی را در آنجا بروی صحنه آورد و اجرا کرد. آن شب را بزرگ و کوچک در اپرای شهر لنینگراد تصمیم گرفتند شب زیبائی بسازند. همه لباسهای فراک به تنشان کردند سالن را آراستند. جنگ برای آنها تا جائی مطرح است که نگذارند جلوی زندگی را بگیرد! و شوستاکویچ در آن وضع در حالیکه نوازندگان نای اینکه آرشه را بدست بگیرند از گرسنگی نداشتند، این سمفونی را رهبری کرد. در چند قدمی‌شان صدای گلوله و خمپاره بود. می‌جنگیدند از طرفی، و از طرفی نوای زندگی را سر داده بودند! باری به این شهر رفتم. ما را به موزه‌ای، در جائی که تهیه کرده بودند، بردند و نمونه‌ای از زندگی آن روزی را نشان دادند. مادری در حالیکه آوار خرابه‌ای را جمع می‌کرد، ایستاده بود. نگاه می‌کرد. شاید ندانید به چی نگاه می‌کرد! به یک لنگه کفش!! لنگه کفش کوچک بچه‌ای، از زیر خرابه‌ها. او یعنی زندگی را تماشا می‌کرد، و دنبال بچه‌اش بود. نانی را که اینها می‌خوردند، توی ترازو گذاشته بودند، به اندازه یک کف دست! و بالا نوشته بود، توی این نان همه چیز هست، غیر از گندم! مثلا ارزن و هرچه که دلتان بخواهد این مردم در چنین شرائطی جنگ کردند! گفتن حماسه‌ٔ لنینگراد از عهده‌ٔ من خارج است، این مردم برای راندن دشمنی که هجوم آورده بود، تصمیم گرفته بود که آنجا را نابود بکند، مسکو را دریا چه کند و لنینگراد را با خاک یکسان کند، ببینید چه کردند. من این را جای دیگر گفته‌ام، از قول رفیق مرحوممان که همیشه برای من زنده‌ست، نوشین. حکایت می‌کرد که با یک افسر روسی صحبت می‌کند و خاطره‌اش را می‌خواهد و می‌گوید چه دیدی؟! افسر می‌گوید شبی که جوانها را می‌فرستادم در لنینگراد، به جبهه، بچه‌های ۱۸ ساله، ۱۹ ساله آمده بودند و کسی حق نداشت چراغ روشن کند. زیر نور یک شمع از شان خواستم، اگر سئوالاتی دارند پیش از رفتن به جبهه بنویسند و اینها نوشتند. یکیشان نوشته بود: "رفیق سروان! شما از رفیق مان تلمن Thaelman چه خبر دارید؟" تلمن دبیر حزب کمونیست آلمان بود و این سروان گفته بود وقتی من این را خواندم، دیدم جوان می‌داند و من هم می‌دانم، که اینها را دارم برای مرگ می‌فرستم. کسی که می‌رود به این جبهه کمتر برمی‌گردد. ولی در آخرین دقیقه به فکر رفیقی است که در زندان فاشیسم است آن هم آلمانی! پرسیده بود چرا فرارش ندادند؟ و با این فکر همبستگی و یگانگی در برابر فاشیسم را بیان می‌کرد. و این جوان می‌رفت به پیشواز مرگ! این شهری بود که در آن روز من رفتم دیدم. در شوروی در آن دوران بعد از جنگ، به شهر استالینگراد رفتم. هرچه من بخواهم از این شهر برایتان بگویم کم گفتم! چون نمی‌شود، انسان قدرت ندارد، یک حماسه‌ٔ بزرگی را در چند کلمه بگوید. من همیشه فکرمی‌کنم حماسه‌ٔ جنگی را که در شوروی گذشته سالها بعد ش باید شنید! چون مردم، مثل اینکه پای کوه هستند، کوه را نمی‌توان، عظمتش را، تا وقتی که پاش ایستاده‌ای، نمی‌توان دید. باید دورشد، تا قله‌اش را دید. چه کردند، در استالینگراد! شصت کیلومتر کنار ولگا بود! و شش کیلومتر عمق داشت. یک خانه روی پا نبود. هیچی نبود. خاک بود، درهم ریختگی بود. تنها چند خانه ساخته بودند، چوبی. از سوئد آورده بودند! و یک شیرخوارگاه و یک اپرا! علاوه بر آن، گروهی زن از خود استالینگراد، به افتخار آن سربازی که تا دقیقه‌ٔ آخر از یک خانه‌ای دفاع کرده بود، یک بریگاد درست کرده بودند، یک گروه درست کرده بودند و آن خانه را ساختند. حالا در آن خانه مردم زندگی می‌کردند. باز زنها دست به ساختمان زده بودند. در استالینگراد به آن کارخانه بزرگ و معروف تراکتورسازی که فورا در دوران جنگ مبدل به کارخانه‌ٔ تانک سازی شد رفتیم. آن کارخانه تانک را می‌ساخت، کارگران جوان می‌پریدند توی تانک و می‌رفتند به جبهه تا تانک دوم در بیاید! وقتی من رفتم، یک طرف این کارخانه خراب و ریخته بود، طرف دیگرش، داشتند تراکتور می‌ساختند و بحق عصبانی بودند از مهمانهائی چون من که هیچی سرشون نمی‌شود و می‌آیند آنجا، وقت کارگران را می‌گیرند. آنها می‌خواستند هرچه زودتر تراکتور برسانند! در کنار شهر، در کنار ولگا به سوراخها یا پناهگاه‌هائی که مردم در دوران جنگ درست کرده بودند سرزدیم. اینجا خانواده‌ها زندگی می‌کردند!

توی این سوراخها، در این شهر، شهر بزرگ، سرجای

بقیه در صفحه ٤

بقیه از صفحه ۴

زن و صلح

یک خرابه رسیدم. یک تیری زده بودند، بالای آن نوشته بودند: خیابان لنین! یک تیر بود و یک تکه کاغذ. خیابان لنین هیچ چیز دیگر نداشت. توی این خیابان لنین، سوراخهای بزرگی بود که جای بمب بود. روی آنها را پوشانده بودند و خانواده‌ها توی این زندگی می‌کردند! خانواده‌هائی که مهاجم را رانده بودند و امروز برای آبادی آمده بودند، که بسازند! قدم به قدم، تکه‌هائی بود که سنگ گذاشته بودند و رویش نوشته بودند قبر برادران! برای من عجیب بود. خیال می‌کردم چند نفری، برادر، دو تا یا ده تا. پرسیدم که اینها چند نفر هستند؟ افسری که همراه ما بود، گفت هزارها زیر این سنگ خوابیده‌اند. هزارها تن برای نجات استالینگراد. این قبر برادران بود. رفتیم! تپه‌ای معروفی هست که ارتش های شوروی یکی از ولگا و دیگری از پشت سر آنجا به هم رسیدند. تانک یا اولین تانک هائی که به هم رسیده بودند و برادرها همدیگر را در آغوش گرفته بودند، در آنجا گذاشته شده بود.

روی زمین استخوان فراوان ریخته بود، تکه پاره آهن فراوان بود، درهم و برهم. یک تکه استخوان دراز افتاده بود، و با زمن نادان و بی‌خبر پرسیدم این استخوان چیه؟ افسر دولا شد و گفت استخوان پاست! آنوقت بهت زده به من نگاه کرد و گفت: "چه می‌پرسی؟ من روزی که اینجا بودم، روی هوا، آتش و سر و دست و پا بود که می‌چرخید و می‌آمد پائین، و ما می‌جنگیدیم و دشمن را بیرون کردیم. هیتلری‌ها تسلیم شدند." فهمش برای من فوق العاده دشوار بود. جنگ ندیده بودم، اثر جنگ را هم ندیده بودم. دلتنگ بودم، فوق العاده دلتنگ. اصلا تعجب می‌کردم، چطور اینها می‌خندند؟ توی کوچه چطور این جوانها راه می‌روند!؟ اسیرهای آلمانی را می‌دیدم، کنار ولگا! راحت می‌آمدند. یک بچهٔ هیجده نوزده ساله، تفنگ بدوش از اینها نگهداری می‌کرد! زنها را می‌دیدم. من وحشی خیال می‌کردم الان باید اینها را تیکه پاره کنند! چطور این مادر ایستاده است و نمی‌بیند این سربازهائی را که بچه‌هایش را کشتند، خانه‌اش را ویران کردند! ایستاده نگاه می‌کند و آنهم نشسته! البته، با اسیر کسی کاری نمی‌کند، ولی من خیلی دلتنگ بودم. شب در شهر صدای موسیقی بلند بود، در شهری که وجود نداشت. بمناسبت روز تانکیست ها، رقص بر پا بود و در آن میدان غلغله بود، همه جوان، همه جوان! ریخته بودند و می‌رقصیدند و روز تانکیستها را جشن می‌گرفتند. خاطرهٔ استالینگراد عجیب است، و برای من همیشه باقی! گمان می‌کنم هرکس آن ویرانی عجیب را دیده بود که هیچی نبود و زندگی توش می‌جوشید برایش این خاطره همیشه زنده ست! در شوروی این چیزها را خیلی فراوان حتی امروز می‌توان دید. کنار دریای سیاه هرجا که می‌روید، می‌گویند اینجا جوانها خوابیده‌اند! پس از سالها دوباره من رفتم. شهر دیگر ساخته شده بود، استالینگراد شهر فوق العاده زیبائی شده بود! جاهای دیگری که هم ویران بوده همه ساخته شده است. رفتم در آنجا. دو صحنه را دلم می‌خواهد برایتان بگویم. یک صحنه‌اش این بود که در خانه‌ای که ما زندگی می‌کردیم، یک زن و مرد از اتریش آمده بودند. این دوتا از هم جدا نمی‌شدند، مثل دو کبوتر که به هم دیگر همیشه بسته باشند! این پدر و مادر با هم راه می‌رفتند. عجیب بود، خنده‌ای زیاد نمی‌کردند، با کسی نمی‌جوشیدند من پرسیدم از راهنما اینها کی هستند. گفت پسر اینها در دوران جنگ بین‌المللی اینجا کشته شده است. اینها ناامید به دنبال قبرش می‌گردند. آمده‌اند ببینند، شاید در این قسمت که پسرشان کشته شده اثری از قبر او پیدا بشود. من گریه‌ام گرفت، بی اختیار. وقتی اینها برگشتند (رفته بودند به هوای خبری که شنیده بودند که ممکن است در فلانجا باشد) آمدند و گفتند: "نه، پیدا نکردیم. دیگر می‌رویم، کاری نداریم!" وقتی با هاشون حرف زدم، گفتند بچهٔ ما آمد به اینجا، جنگ کرد، مثل دیگران، و مثل ده‌ها هزار نفر دیگر کشته شد. ما آمده بودیم که بگردیم پیدا اش کنیم. حالا برمی‌گردیم." بعد زن ادامه داد: "چقدر من خوشحالم که مادرم این را لوس کرد. من می‌گفتم، مادر، این قدر لوس نکن بچهٔ من را! ولی لوسش کرد و نازش را می‌کشید. چه خوب شد که مادر من بچهٔ من را لوس کرد. این بچهٔ لوس داوطلب جنگ شد و رفت و کشته شد." آنها رفتند و ما با دلی پر از درد رفتیم به باغ جوانها به اردوگاه جوانها. جوانها بودند، از تمام دنیا!؟ برای استراحت آمده بودند. همه چیز داشتند. جنگ را از لانه شان رانده بودند و زندگی را ساخته بودند. والان سنت بسیار بسیار، نمی‌توانم بگویم زیبا، بلکه شکوهمندی در اتحاد جماهیر شوروی هست. عروس و داماد وقتی به هم قول زندگی می‌دهند، بلند می‌شوند و بعد از آن که حلقه را در دست همدیگر کردند، می‌آیند و می‌روند و روی قبر یاد بود سربازانی که در جنگ کشته شدند، دسته گل شان را می‌گذارند! و این منظره‌ای است که شما در سراسر شوروی در هرگوشه ای که جنگ بوده می‌بینید! گاه با چند اتومبیل آمده‌اند و یکی بعد از دیگری گلهای عروسیشان را روی خاک اینها می‌گذارند! چه در مسکو چه در نقاط دیگر! جنگ تنها در شوروی صدمه نزد. جنگ در آلمان و در هرکجای دیگر که بوده صدمه زده است! هنوز در آلمان دموکراتیک، خرابه های بسیاری هست. میدانی که امروز ساخته شده، میدان بزرگ که امروز به اسم کارل مارکس هست، آنجا تمام ویرانه بود! و امروز روی دیوارهای دانشکدهٔ آلمان جای گلوله وجود دارد! و اینها را می‌توان دید. جنگ همه جا را سوزاند، همه جا را صدمه زد!

در همان دوران، در سفری برای شرکت در یک گرد هم‌آئی زنها برای دفاع از صلح نو پاکه از همان روزهای بعد از جنگ دندان برایش تیز کرده بودند، سر راهم در اتریش با زنی آشنا شدم. می‌گفت من هرکه داشتم در جنگ کشته شد. خودم ماندم و بس. هیچکس دیگر هم ندارم. یادم نیست، نه و یا یازده نفر کشته شده بودند! و این زن داشت می‌رفت به کنگرهٔ بین المللی زنان برای دفاع از زن، از زندگی و دفاع از صلحی که در خطر بود. من هم رفتم به آن کنگره. در آن کنگره زنهای داغدار، زنهای آسیب دیده، فراوان بودند. تمام هیئت نمایندگی اتحاد جماهیر شوروی با یاد درد و مصیبت آمده بودند. تمام نمایندگان آلمان با نشانه های شکنجهٔ زندانهای فاشیستی آمده بودند. من هرگز یادم نمی‌رود که قرار بود اعلامیه صلح را (که گمان می‌کنم اعلامیهٔ استکهلم بود، دقیق نمی‌دانم) پخش کنند و امضاء جمع کنند. ژانت ورمرش آن زن والای فرانسوی زن موریس تورز، که عضو هیئت نمایندگی فرانسه بود، بلند شد، داد زد، ــ صدای فوق العاده قوی هم داشت، ــ داد زد: "زنها، مادرها، التماس می‌کنم، تقاضا می‌کنم. اعلامیه را ببرید توی مردم، بزانو بیفتید، ولی امضاء جمع کنید. ما نمی‌توانیم دیگر صلح را از دست بدهیم. به هر قیمتی که شده باید آنرا نگهداریم."

در شوروی من در سفرهایم با مردها و زنهای زیادی روبرو بودم. نفرت دارند از جنگ. با تمام نیروی‌شان، با تمام جانشان. چون گوشت، خون و پوست اینها چشیده که جنگ یعنی چه؟ دربدری یعنی چه؟ داغ یعنی چه؟ آسیب یعنی چه؟ و نمی‌خواهند جنگ بشود. روزی با عده‌ای صحبت می‌کردم. اینها همه معمارهای درجهٔ اول بودند، هنرمندها بودند، جنگ دیده بودند، جنگ کرده بودند. صحبت شد. گفتم: "آلمان دارد خودش را آماده می‌کند." یکباره این قیافهٔ نرم و انسانی به حدی سخت شد که من ماتم زد. رویش را کرد به من، گفت: "مریم، جرأت دارند بیایند! اگر جرأت می‌کنند، بیایند! خواهند دید، باز چه جور ما آنها را بیرون خواهیم کرد. ما جنگ نمی‌کنیم. اما جنگ تهاجمی که باشد، جنگی که علیه ما باشد، اجازه نمی‌دهیم!"

آنها همان اندازه که خواهان صلح هستند، همان اندازه اجازه نمی‌دهند که دشمنی بخواهد به آنها حمله کند. ایستاده‌اند، نه تنها برای خودشان بلکه برای دنیا ایستاده‌اند. وما می‌دانیم، امروز که جنگ جهانی سومی بر پا نشده، به برکت این نیروی عظیمی است که پایه‌اش اتحاد جماهیر شوروی است!

من در اینجا چیزهائی را که دیدم گفتم، هرآنچیزی را که واقعا حس کردم گفتم و از خودم چیزی نساختم. براستی آن نیروی بزرگی که امروز دارد از وقوع یک جنگ بزرگ جهانی دفاع می‌کند، اتحاد شوروی است. و شما دیدانید، این زنهای ارجمند اتحاد جماهیر شوروی که با تمام نیروی مادری و با تمام نیروی انسانی شان این صلح را به آغوش گرفتند، پرستاری می‌کنند، پاسداری می‌کنند، چه آمادگی دارند برای دفاع از صلح!

من دلم می‌خواهد چند تکه‌ای از خاطرات زندانها، زندانهای زنها، و نهضت مقاومت زنها، برای تان بخوانم. علاقهٔ زنان به زندگی و آرامش و زیبائی را در اشعاری که در سخت ترین روزهای زندگیشان سروده‌اند، می‌توان دید. یکی از نمونه‌های بارز این پدیده در نهضت مقاومت دیده می‌شود. زنان فرانسه پای دیوارهای کوره‌های آدم سوزی این آواز را می‌سرودند:

"بخصوص شهامت را نباید از دست داد. بخصوص از یاد نبریم که ما که هستیم. بخصوص این آرمان را فراموش نکنیم: مبارزه، نبرد و پیروز شدن!"

و این فریاد یک دختر جوان بیست و سه ساله‌ای است هنگام تیرباران شدن:

"فردا خیانت خواهم کرد، نه امروز. امروز ناخن های مرا بکشید، خیانت نخواهم کرد!" و در آخرین نامهٔ زن دیگری چنین می‌خوانیم:

"من می‌میرم تا ثابت کنم که می‌توان در عین حال زندگی را دیوانه وار دوست داشت و مرگ لازمی را هم پذیرفت!" و در اشعار ادیت توماس این کلمات تکان دهنده است:

"همهٔ دوستانم مرده‌اند. اما آرزو دارم لالائی بگویم. همانند دیگر زنان، پای گاهوارهٔ از خود بافته‌ام برای بچهٔ گریانم."

گذشت و ترحم در میان این زنهائی که محکوم به اعدام هستند و زندگی را از دست داده‌اند، همچنان پایدار است!

مادلن ریبفو! در حالی که در انتظار مرگ ست می‌گوید:

"آنهائی که فردا مرا خواهند کشت، هنگامی که نوبت آنها رسید، نکشیدشان، امشب سراسر دل من آکنده از عشق است!"

برتولد برشت در مورد خواست کودکان می‌گوید:

"نباید شعله ور شوند خانه‌ها! نباید انسان بشناسد انفجار بمب ها را! برای آرامش و خواب است شب، و همانند کابوس نباید باشد زندگی! نباید مادران بگریند! کسی نباید دیگری را بکشد! همه باید چیزی را بسازند! آنگاه می‌توان به همگان اعتماد کرد! جوانان باید این را براستی بیاموزند و سالخوردگان هم چنین کنند!"

لابد اسم آنافرانک را شنیده‌اید. دختر سیزده چهارده ساله‌ای که دو سال در زیر شیروانی خانه ماند. یک دختر یهودی! آنجا او یادداشتهای روزانه زندگیش را نوشته است. ببینید، دختری که مرگ هر آن تهدیدش می‌کند و بالاخره هم کشتندش، خودش، مادرش و خواهرش، چه قدر زیبا می‌نویسد:

"خیلی زیاد پیش آمد که من غرور خود را فرو ریخته احساس می‌کردم، اما هرگز امید را از دست ندادم. این فروریختگی ماجرای خطرناکی است که شاید رمانتیک و جالب باشد. من جوان هستم و قوی و آگاه و هر روز در ماجرائی بزرگ شرکت دارم. پس چرا سراسر روز را به شکوه کردن بگذرانم؟ خیلی چیزها نصیب من شده است. طبیعت شاد و خرم دارم و پرنیرو هستم. هر روز احساس می‌کنم که از لحاظ فکری و روحی رشد می‌کنم. آزادی را که دیگر دور نیست احساس می‌نمایم و می‌بینم که طبیعت چقدر زیبا است و انسانهائی که دوروبر من هستند چقدر خوب هستند. پس چرا ناامید باشم!؟"

البته موضوع صلح بدست آوردن صلح است. آیا می‌توانیم ما براستی بگوئیم که مادرها دل آسوده می‌توانند بخوابند و دیگر جنگی ما را تهدید نمی‌کند؟ چنین نیست! جهانخواران، امپریالیسم آمریکا، شاید جرأت نکنند جنگ سوم جهانی را شعله ور کنند، ولی سیاست غارتگری شان بر پایهٔ تهدید به جنگ بنا شده است. در یک رفراندوم که کردند در فرانسه، جوانی گفته است، خطر این هست که عقل دنیا دست یک دیوانه بیفتد و تکمه‌ای را فشار بدهد و دنیا را به آتش بکشد! اما با همهٔ این احوال، چون دیوانگان هم تنها نیستند، امید این هست که به موقع مانع شان بشوند. ولی، خطر هست! شما ببینید، در همین دو سه ماه اخیر، یکی از دریادارهای فرانسه چه نوشته دربارهٔ خطر جنگی که هنوز ما را تهدید می‌کند. این افسر عالیرتبه دربارهٔ جنگ و صلح چنین می‌نویسد:

"در سال ۱۹۷۹ هنگامی که عهدنامهٔ سالت به امضاء رسید، همه امیدواری پیدا کردند که بشریت به خطرانبار شدن دیوانه وار تجهیزات آگاهی یافته است. بدبختانه باید گفت که در سال ۱۹۷۹ این توازن بهم خورد و در سال ۱۹۸۰، تهدیدات و اشارات به جنگ در گفتارها و سخنرانی ها اوج گرفت، و در خیلی از نقاط، قوای زور و جنگ بر نیروهای صلح برتری پیدا کردند. در این شرایط باید دانست که سال ۱۹۸۱ سال مهمی است. ممکن است در این سال عقل و خرد پیروز شوند و مسابقهٔ تسلیحاتی کندتر شود و هم ممکن است امیدها به گفتگو و نگاهداری صلح جهانی مبدل به یأس گردد و این مسابقات آنقدر اوج بگیرد که یک برخورد قیامت سرائی بوجود بیاورد. باید همه

بقیه در صفحه ۶

اتحاد مردم

شماره ۷۴ دوره دوم دوشنبه ۱۷ فروردین ماه ۱۳۶۰

بقیه از صفحه ۵

زن و صلح

بدانند که صحبت دربارهٔ توازن احتمالی حرف بی ربطی است. اگر جنگی در اروپا آغاز شود، نه فاتحی وجود خواهد داشت و نه شکست خورده ای. تنها مرگ و ویرانی باقی خواهد ماند."

در جای دیگر آقای منون یکی از شخصیت های شناخته شدهٔ هندوستان می نویسد :

"می توان گفت که صلح در سال ۱۹۸۰ به یک مو بسته بود. خیلی از جنگ ها قاعدتا نتیجهٔ خودسریهای افراد ضعیفی هستند که می خواهند این قمار را بازی کنند و اشتباهات بسیار بزرگی در حسابشان بوجود می آید مثلا کسانی مانند آقای کارتر!

آنهائی که با بدبختی های دو جنگ جهانی آشنائی دارند، می دانند که حفظ و پایداری صلح امروز موضوع مرگ و زندگی است. بدبختانه باید گفت که آتش جنگ را در کشور خود ما افروختند و مائی که دهها سال بود نمی دانستیم جنگ چیست امروز آن را می چشیم. البته، فعلا نه شما، ولی آنهائی که در خوزستان هستند. عده ای که رفتند به خوزستان، از نزدیک آواره ها را دیدند، از نزدیک اردوگاه ها را دیدند. هولناک است، عزیزان من آنچه اینها برای ما حکایت کردند! صدها هزار نفر را از خانه و آشیانه شان بیرون ریختند. شیوع امراض خیلی زیاد است. بدبختی فوق العاده است. مدرسه نیست، چیزی ندارند اینها، به تمام معنی جنگ زده اند! و ما چون زندگیمان را دوست داریم، چون بچه هامان را دوست داریم با همهٔ قوا باید بجنگیم که این تهاجم را از خانهٔ خودمان بیرون کنیم! ما زنها گهواره دار هستیم، گهواره دار زندگی! گهوارهٔ مان را بهم ریختند.

* * *

مبارزه. باید مبارزه کنیم. ما راه دیگری نداریم. بزرگ و کوچک، در هرجا که هستیم باید مبارزه کنیم. آنهائی که شهید شدند، از ما می خواهند! ما نمی توانیم خونسرد بنشینیم و نگاه کنیم. امیدوارم در دلتان آتش روشن بشه، آتش مقاومت، آتش ایستادگی! آتش ایثار، آتش از خودگذشتگی.

من در آخر از یک دختری می خواهم برای شما بگویم، دختری سرگردان و آشفته، دختری که یک روز عروسی کرده فردا شوهرش کشته شده. دختر آمد سراغ من و ناخودآگاه برای من گفت، از زندگیش، از عشقش، از روزهائی که با نامزدش گذرانده. از آرزوهاش می گفت. شاید خودش نمی دانست چقدر زیبا حرف می زند. شعر می گفت. گریه می کرد گفت. از روزهائی که با مجیدش بوده. چه آرزوهائی که نداشتند این دو بچه! چه امیدهائی که در دل نمی پروراندند! این دختر می گفت: "رفتم به او گفتم، مجید من را به بسیج نپذیرفتند. تو را پذیرفتند یا نه؟ خندید، گفت: "مرا به بسیج بالاتر پذیرفتند. می روم به جبهه!" و بعد این دختر، شاید بدون اینکه متوجه باشد، تمام آرزوی مادری، انسانی، و زنیش را در حالیکه سرش را تکان می داد و می گریید، گفت: "می خواهم به جبهه بروم و انتقامم را بگیرم. می خواهم بروم جبهه، انتقامم را از صدام بگیرم. خانهٔ نساختهٔ مرا ویران کردند. بچه های بدنیا نیامده ام را کشته اند!" و رفت. ببینید، آنچیزی که من می خواهم از این نتیجه بگیرم (نه اینکه شما گریه کنید، خود من گریه نکردم) این هست که ما باید کاری کنیم که خانه هائی را که آرزو داشتیم از نو بسازیم. بچه هایمان را نیامده دیگر نکشند. بچه هایمان را بگذارید بیایند. جوانهای ما باید زندگی زیبا داشته باشند. این جنگ را باید با جنگ از خانهٔ خودمان بیرون کنیم، جنگ میهنی! این جنگ میهنی است! نمی توانیم مهاجم را بپذیریم که به ما زور بگوید. مهاجم را باید راند، با چنگ، با دندان. همان کاری که زنها می کنند: مسجد نشسته عدسی پاک می کند، توی آبادان از زخمی پذیرائی می کند، توی جبهه با اسلحه کار می کند و پای گهواره بچه اش را تکان می دهد که آماده کند برای زندگی!

این کار وظیفهٔ امروزی ماست، بزرگ و کوچک، از مو سپید تا موسیاه! ما این جنگ را، این مبارزهٔ برای صلحی را که آرزو داریم، باید در همه جا و در همه چیز نشان بدهیم. حتی در سوت سوتک، حتی در عروسک، حتی در لباسی که می دوزیم و می فرستیم برای جبهه. هرجا که هستیم این مبارزهٔ مقدسی است. مبارزه ای است که وظیفهٔ ماست. مبارزه ای است که باید با جان و دل برویم و دنبال کنیم. این نقش زن و مادر برای صلح است، صلحی که باید با دست خودمان بسازیم.

سخنرانی در محل جمعیت ایرانی هوادار صلح،
چهارشنبه ششم اسفند ۱۳۵۹

نگاهی به حوزهٔ دریاچهٔ سد سفیدرود و دشت لوشان

م.ن.

وقتی که می شنویم یا می خوانیم که در کشور ما سی و سه میلیون هکتار زمین قابل احیاء، زمین هائی که بخوبی می توان برای کشاورزی آماده کرد، وجود دارد، پیش از هرچیز به یاد بیابانها و دشت های کویری مرکز و جنوب ایران می افتیم. ولی کمتر کسی تا کنون توجه داشته است که در نزدیکی تهران این شهر پنج شش میلیونی با نیازهای عظیمش به مواد غذائی، در نیمه راه دشت قزوین و گیلان، منطقه ای هست با ویژگی های اقلیمی بسیار مساعد و خاک بکر و آب فراوان که بایر افتاده است. دشت لوشان، با آب و هوا و عوامل جوّی کاملا استثنائی اش، بویژه برای محصولات صیفی مستعد است و می تواند از حیث نیازمندیهای نه تنها تهران بلکه استان گیلان را که، باوجود برخورداری از آب و هوای بسیار مناسب، سبزی و میوه خود را از تهران و حتی خوزستان و بندرعباس و جیرفت تأمین می کنند، برآورده سازد.

دشت لوشان در جنوبی ترین بخش استان گیلان قرار گرفته و خشکترین بخش آن است. طبق گزارشهای ادارهٔ اقلیم شناسی و هواشناسی کل کشور، متوسط بارندگی سالانهٔ آن ۲۵۰ میلیمتر می باشد و روزهای ابروباران در آنجا حتی از تهران کمتر است. این منطقه تابستانهائی گرم تا ۴۵/۵ درجهٔ سانتی گراد دارد و زمستانهای آن حتی از فصل سرد رشت و انزلی ملایم تر است و درجهٔ سرما به ندرت از مرز صفر تا پایینتر می رود. آمار بیست و چهار سالهٔ اخیر نشان می دهد که متوسط تعداد روزهای یخبندان آن با حداقل منهای ۵ درجه هفده روز بوده است. در اینجا از برفهای سنگین رشت که در سالهای اخیر به ارتفاع دومتر هم می رسید و کولاک و سرمای شدید گردنهٔ کوهین خبری نیست. بررسی دقیق آب و هوای دشت لوشان و مقایسهٔ آن با خوزستان یا بندرعباس نشان می دهد که در ۲۳۰ کیلومتری تهران یک منطقهٔ گرمسیری که در سراسر خط کمربندی شمال ایران ـ از مرز افغانستان تا ترکیه ـ منحصر به فرد است وجود دارد و خوشبختانه از همهٔ امکانات لازم برای ایجاد یک واحد بزرگ کشت و صنعت، یعنی زمین و آب، برق، عبور راه اصلی ارتباطی تهران به گیلان و همچنین لولهٔ اصلی گاز از کنار آن و نزدیکی به کارخانهٔ سیمان، نیز برخوردار است.

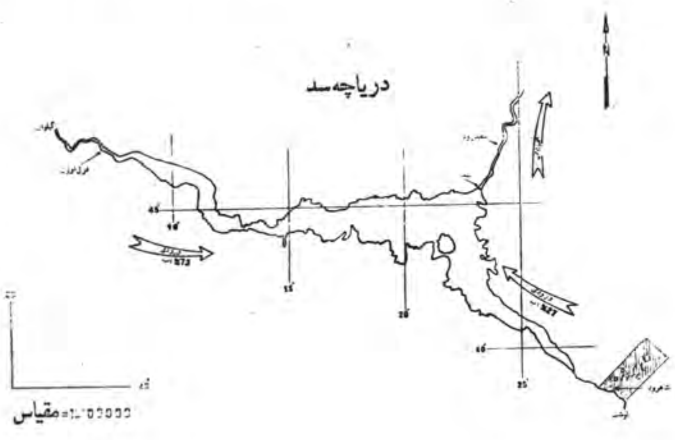
گرمای زودرس و کافی این منطقه موجب رشد سریع کشت می شود و در شرایط عادی، چنان که بررسی ها و آمار نشان می دهند، محصولات کشاورزی تا دوماه زودتر می رسند و با نزدیکی به بازار فروشی مانند تهران می توانند به قیمت های خوب به عنوان محصولات نوبر فروخته شوند.

دشت لوشان در کنار شاهرود قرار دارد این رودخانه از کوههای طالقان سرچشمه می گیرد و آب آن در تمام سال جاری است. این منطقه گرمسیری با چنین مشخصات فوق العاده، با آن که تاکنون می توانسته است یکی از بزرگترین مراکز تولید مواد غذائی ایران باشد، متأسفانه مورد بررسی و ارزشیابی فنی و اقتصادی چنان که باید و شاید قرار نگرفته است. در رژیم خیانت پیشه گذشته، علت بی توجهی به این منطقه کمبود آب قلمداد می شده است. ولی باتوجه به وجود رودخانه های فرعی سفید رود، یعنی :

۱ـ رودخانهٔ کلشتر، ۲ـ کاتوله، ۳ـ رستم آباد، ۴ـ گنجه، ۵ـ سیاهرود، ۶ـ تاریک رود، ۷ـ زلکی روخان، ۸ـ فیل رود،

که از پیوستن شان به هم و باز منشعب شدن شان ازهم، رودخانه های :

۱ـ کهنه سفید رود، ۲ـ سفید رود، ۳ـ گیشه دمرده، ۴ـ حاجی بکنده، ۵ـ خمام رود، ۶ـ اوش بک، ۷ـ تشت، ۸ـ گوراب جیر، ۹ـ گیله رود به وجود می آید و به دریای خزر یا مرداب انزلی می ریزد، به وضوح پیداست که آب به اندازهٔ کافی برای سیراب کردن دشت های اطراف سد سفید رود، و ازجمله دشت لوشان، در دسترس هست.





این منطقه از چهارطرف میان کوه های البرز محصور است و پهنهٔ تقریبا هموار آن ۴۷۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. تابش خورشید بر این دشت یکی از عوامل ایجاد درجهٔ گرمای استثنائی و زمستان های ملایم آن می باشد. از آن گذشته، خاک های شنی ماسه ای منطقه اطراف دریاچهٔ سفید رود و دشت لوشان را می توان با رسوبات ته نشین شدهٔ حوضهٔ سد به بهترین وجهی اصلاح کرد و کیفیت حاصلخیزی آن را بالا برد.

زمین های اطراف دریاچهٔ سد سفید رود بیست و پنج هزار هکتار مساحت دارد، و باتوجه به ویژگیهای بسیار مساعد آن، همه گونه امکان فعالیت های کشاورزی، صیفی کاری، پرورش زیتون و دامداری به دست می دهد. از آن گذشته، در فاصلهٔ چند کیلومتری دشت لوشان منطقهٔ سردسیر عمارلو قرار دارد که مراتع آن برای پرورش گوسفند و تولید گوشت و فرآورده های شیری بسیار مساعد است.

باتوجه به افزایش سریع جمعیت ایران که هم اکنون سی و پنج میلیون تن است و تا ده سال دیگر می تواند به مرز پنجاه میلیون نزدیک شود وحتی از آن بگذرد، تأمین خواربار مورد نیاز شاید بزرگترین مسئله زندگی کشور باشد. تولید غلّه و علوفه، میوه، سبزی و محصولات صیفی به اندازه ای که نیازمندی های روز افزون ما را به طور عمده مرتفع سازد امری است که مستقیما به استقلال اقتصادی وسیاسی ایران مربوط است. از این رو، نهایت

بقیه در صفحه ۲

قتل عام در کامبوج (۷)

"پرزیدنت مائو، حزب و خلق چین برای انقلاب کامبوج چیز گرانبهائی به ارمغان آوردند و آن ایدئولوژی مائوتسه دون است. پرزیدنت مائو از مساعدت و تشویق ما فروگذار نمی کند".

(سخنرانی پل پوت در مهمانی که در ۲۹ سپتامبر ۱۹۷۹ به افتخار هواکوفنگ در پکن داده شد و فردای همان روز توسط رن مین ریمبائو) منتشر شد.

این داستان صبح روز ۱۷ آوریل ۱۹۷۵ شروع شد. شهر پنوم پن، پایتخت زیبای کامبوج با دو میلیون و نیم جمعیت، تازه از خواب بیدار شده بود. خیابان های عریض پایتخت زیر چکمهٔ سربازان سیاهپوش قرار داشت. آنها با صدها زره پوش، تانک و کامیون های مزین به پرچم های سرخ به شهر هجوم آورده بودند. واحد های آمریکایی لون نول بدون مقاومت اسلحه ها را زمین گذاشتند و پرچم های سفید را به علامت تسلیم در پادگانها به اهتزاز در آوردند. چند سرباز رژیم لون نول از مردان سیاهپوش خواهش می کردند که آنها را با خود ببرند. سربازان خطاب به اهالی شهر که به خیابانها ریخته بودند، فریاد می زدند "نترسید. جنگ تمام شده، صلح شده است! ببینید ما دیگر جنگ نمی کنیم". کم کم پرچم هایی برفراز تمام خانه ها برافراشته شد. پنوم پن که تا دیروز ارادهٔ سفارت آمریکا برای وی در حکم قانون بود، سرفرود آورد و با پای کوبی و دست افشانی به فاتحان خوش آمد گفت و آنان را غرق در گل و بوسه ساخت.

تعرضی که در ۱۹۷۵ موسوم به عملیات هوشی مین شروع شد و تا پیروزی قطعی ارتش خلقی ویتنام ادامه یافت، هر نوع امید به پیروزی را از واحد های آمریکایی مستقر در کامبوج و همدستان کامبوجی آنان سلب نموده بود. آمریکائی ها نیروهای خود را بیرون بردند، ارتش لون نول در حال گسیختن بود، آنهائیکه فرصت یافته بودند، اسلحه هایشان را دور انداختند، لباس شخصی پوشیدند و به زادگاهشان برگشتند. مقامات رسمی با سربازان فراری کاری نداشتند.

ارتش موسوم به "خمرسرخ" پنوم پن را تقریبا بدون هیچ مقاومتی تسلیم کرد. پرچم سرخ برتمام خانه ها و بناهای دولتی برافراشته شد. اما اهالی تیره روز خیلی زود دریافتند که اسب یک چشمشان را با اسب کوری عوض کرده اند

۱-جامعه زیر و رو شده

جای امپریالیست های نواستعمار را نه ناجیان کمونیست، بلکه وحشیان مائوئیست گرفته بودند. سردستهٔ آنها پل پوت، بلافاصله دستور تخلیهٔ پایتخت را داد. ابتدا این دلیل را عنوان کردند که ممکن است، هواپیما های غول پیکر ب۵۲ نیروی هوائی آمریکا شهر را بمباران کند. سپس **مدعی شدند که شهر پنوم پن به واسطهٔ** کثرت جمعیت در



پنوم پن پس از تخلیه.
اهالی شهر پیش از عزیمت می بایست کفش های خود را در بیاورند چون پل پتی ها می گفتند "این چیزها در جامعهٔ ما بیفایده است".

معرض قحطی قرار گرفته است. و از این رو به نفع اهالی است که به مناطق برنج کاری عزیمت کنند. تنها چند روز پس از این توضیحات به ظاهر منطقی، خمرسرخ ماسک بشر دوستانه خود را برداشت و نسخهٔ بدل خمر را از سوسیالیسم مائوئیستی ارائه نمود: انقلاب جامعهٔ فاسد کشور را از بن زیرورو خواهد ساخت!

در آن روزهای شوم ارباب جدید نسخهٔ بدل پل پوتی مائوئیسم را به عنوان اولین قانون چنین نگاشت:

ـ قشرهای مفتخوار شهری باید معدوم شوند. همه باید در کشاورزی مشغول به کار شوند.

ـ به کسی برنج داده می شود که آن را تولید کند.

ـ اشخاصی که با کار خود قادر به تأمین نیازهایشان نیستند نباید زندگی کنند.

اعضای لژیون سیاه خانه به خانه می گشتند و افراد را باخشونت به خیابانها می ریختند. در خیابان افراد ناچار بودند به صف بایستند و به سوی مقصد نامعلوم به راه افتند. بدین سان، تخلیه پنوم پن سه روز طول کشید.

هرکس مقاومتی از خود نشان می داد، تیرباران می شد. بیماران که قادر به راه رفتن نبودند، به همان سرنوشت دچار شدند. مدارس، دانشگاهها، بیمارستانها و کارخانه ها بسته شدند. کتابهای کتابخانهٔ ملی و دیگر کلکسیون های کتابها و اسناد به آتش کشیده شدند. پل پوتی ها برای توجیه اعمال خود می گفتند که "اینها یادگارهای تحمیق مردم اند". بنای بانک ملی به عنوان "کانون اصلی استثمار" به آتش کشیده شد. پول بی ارزش شد. قطارها از حرکت باز ایستادند، برق نبود و لوله های آب خراب شدند. پیراهن سیاه ها به غارت مغازه ها پرداختند.

هیچکس مانع غارتگری آنها نشد. پل پوت اعلام کرد: "این یک انقلاب کبیر با همان شایستگی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری چین" است. باوجود این، توده ها، یک میلیون تبعیدی شهر پنوم پن و دیگر شهرهای کشور چیزی برای خوردن نداشتند. آب آلوده بود و مردم دچار بیماریهای مسری بودند. بیماران دارو و درمان نداشتند پیران و کودکان تاب راه رفتن اجباری نداشتند. رود **مکونگ** و گودال های کنار آن مملو از اجساد بود. در جریان انتقال جنون آمیز حداقل نیم میلیون نفر جان خود را از دست دادند.

بدین سان بود که کامبوج با مائوئیسم آشنا شد!

باوجود این، رهبران خمرسرخ از روشنفکران متعدد و با معلومات خمر غافل نماندند. آنها از معلمان دانشگاه ها، مدارس ابتدائی و متوسطه، پزشکان، مهندسان، تکنیسین ها و افسرانی که در دوران سلطنت و سپس در زمان لون نول ترفیع درجه گرفته بودند، دعوت کردند که خود را معرفی نمایند و دانش و کار خود را در خدمت سیستم جدید کمونیستی قرار دهند. افسران صلاحیتدار باید در دفاع از کشور شرکت کنند.

فراخوان با بلندگوها به جوخه های مرگ ابلاغ شد. اشخاص مورد نظر با نزدیکان خود وداع کردند. آنها را با کامیون ها به پنوم پن بازگرداندند که در آنجا منتظرشان بودند. عناصر با ارزش تربه **تئول سلنگ**، دبیرستان معتبر پایتخت برده شدند■

بقیه از صفحه ۱

درشناخت ...

مت، ـ و نیز مبتنی بر این واقعیت است که **روند های متعدد ناکامل تولید به یک روند اجتماعی تولید می پیوندند. بنابراین، آیا واضح نیست که شکل تولید با شکل تملک وارد تضاد لاینحل می شود؟ آیا واضح نیست، که این تملک جبرا باید با آن (با شکل تولید. م) مطابقت کند و این (تملک. م) نیز اجتماعی یعنی سوسیالیستی شود؟" (لنین: مجموعه آثار جلد ۱، صفحه ۱۹۲—۱۹۳)**

پدیده های اجتماعی شدن تولید سرمایه ـ داری که لنین در آغاز قرن آن را مطرح نمود، در عصر ما ابعاد عظیمی پیدا کرده اند. **انقلاب علمی و فنی کنونی با تحکیم بی سابقه گرد آمدن و تمرکز سرمایه، تقسیم اجتماعی بسیار پیشرفته کار و رشد خصلت اجتماعی تولید توأم است. تقسیم بین المللی کار که وسعت زیادی پیدا کرده، نه تنها با شاخه ـ های مختلف اقتصاد در چارچوب این یا آن امپریالیسم ملی، بلکه همچنین با اقتصاد جهانی در مجموع آن در ارتباط است. روابط اقتصادی بین شاخه ها و موسسات مختلف و بین کشورها و قاره های مختلف توسعه یافته و در تطبیق تنگاتنگی قرار دارند.**

انقلاب علمی و فنی همواره فعالیتهای جدیدی می آفریند و در ساختار صنعت و تهیهٔ انرژی و مواد اولیه آن تغییرات اساسی بوجود می آورد. بشریت اکنون به عصر اتم و فضا و بهره برداری از منابع اقیانوس ها گام نهاده است.

سرمایه داری معاصر با رشد سریع شاخه های جدید اقتصادی چون الکترو انرژتیک، شیمی و پتروشیمی، ماشین سازیها و دستگاه سازیها (مخصوصا الکترونیک) مشخص می شود. اعتلای این شاخه های متفاوت محرک پیشرفت فنی در همهٔ بخش های دیگر اقتصاد سرمایه داری است.

تولید کلی صنعتی در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه داری از ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰، ۲/۸ بار افزایش یافت، در صورتی که پیشرفت صنعت انرژی ۳/۷ بار بوده است. افزایش تولید برق نیز مخصوصا سریع بود. نقش مراکز اتمی در تولید انرژی برق فزونی یافته است.

پیش بینی می شد که مراکز مذکور تا سال ۱۹۸۰، ۲۹ ٪ برق کشورهای یاد شده را تأمین نمایند. در ۱۹۷۰ سهم این مراکز در تولید برق ۴/۳ ٪ بود. در ۱۹۷۰ صنعت شیمی در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه داری ۱۶ ٪ تولید صنعتی را در دست داشت. در ۱۹۵۰ سهم آن در صنعت ۹/۶ ٪ بود. پیشرفت صنعت شیمی نسبت به سایر شاخه ـ ها با تحول محسوس در تهیه مواد اولیه برای صنعت توأم بود. در این دوره، نقش مواد اولیهٔ طبیعی کاهش می یابد. این امر موجب شد که سهم صنایع استخراج در ساختار عمومی تولید صنعتی در سال ۱۹۷۰ به ۵/۴ ٪ در برابر ۹/۵ ٪ سال ۱۹۵۰ تقلیل یابد. با اینهمه، در مدت مذکور صنعت نفت و گاز با رشد مطلق روبرو بود. چنانکه تولید این صنعت نسبت به حجم کلی صنعت استخراج در کشورهای مذکور از ۲۵ ٪ به ۴۴ ٪ فزونی یافت.

ایجاد شاخه های جدید موجب سرمایه گذاری های عظیم در امر پژوهش گردید. این پژوهش بطور اساسی در آزمایشگاهها و مراکز خصوصی انجام می گیرد. اما امروز انحصارات در این سرمایه گذاری ها از کمک دولت بر خوردارهستند. نسبت سرمایه گذاری عمومی در ایالات متحده ۶۴ ـ ۶۳ ٪، در فرانسه ۶۳ ٪ و در انگلستان ۵۷ ٪ است. کارهای پژوهش اساسا در هوانوردی، ساختن موشک ـ ها، الکتروتکنیک و الکترونیک، صنعت شیمی متمرکز است و برای هدف های نظامی انجام می گیرند. در عین حال، تنها یک چهارم تمام هزینه های پژوهش و تدارک برای کارهای پژوهش به گسترش فعالیت های مسالمت آمیز اقتصادی اختصاص دارد.

غالبا اتفاق می افتد که برای حل یک رشته مسائل علمی و فنی تولید نه تنها سرمایهٔ یک موسسه بلکه سرمایه های شرکت ـ های بزرگ سهامی نیز تکافو نمی کند. در این صورت باید سرمایه را در مقیاس ملی و در موارد معینی (مثلا برای تأمین برتری انرژی هسته ای در کشورهای اروپای غربی) سرمایه های چند ین کشور را بسیج نمود. همهٔ اینها موجب گرد آمدن و تمرکز سرمایه شده، تخصصی شدن تولید را تحکیم نموده و به رشد آتی خصلت اجتماعی تولید مساعدت می کند.

افزایش بی سابقهٔ خصلت اجتماعی تولید با حفظ مالکیت خصوصی سرمایه داری تخاصم نیروهای مولدهٔ مدرن و مناسبات تولیدی سرمایه داری را هرچه بیشتر تحکیم نموده، تضاد های کار و سرمایه را شدت داده و به رشد سرمایه داری انحصاری در چارچوب سرمایه داری انحصاری دولتی شتاب می دهد.

(ادامه دارد)

نیما یوشیج

برف

زردها بیخود قرمز نشده اند
قرمزی رنگ نینداخته است.
بیخودی بر دیوار،
صبح پیدا شده از آن طرف کوه "ازاکو"[1] اما،
"وازنا"[2] پیدا نیست.
گرتهٔ روشنی مردهٔ برفی همه کارش آشوب
برسر شیشهٔ هر پنجره بگرفته قرار،
*
"وازنا" پیدا نیست.
من دلم سخت گرفته است از این،
میهمانخانهٔ مهمان کش روزش تاریک
که بجان همنشناخته انداخته است،
چند تن خواب آلود،
چند تن ناهموار،
چند تن ناهشیار.

۱ـ نام کوهی است در مازندران.
۲ـ نام دهکده ایست در مازندران.

شرکت فعال در جنگ عادلانه
برضد دولت متجاوز عراق
یک وظیفه انقلابی است!

بقیه از صفحه ۱

سال تحقق...

بلکه همچنین وبدون شك مستلزم کاردانی و بینش انقلابی از سوی کارگزاران حکومت و کاربست روش درست در تجهیز نیروهای مادی ومعنوی مردم است. به این نکته باید توجه داشت که جنگ باتجاوزگران بعث و قدرتهای امپریالیستی که پشت سرآنان قرار دارند ومقابله با دشواریهای درونی جامعه انقلابی وتحول یابندهٔ ما باهم در پیوند ناگسستنی هستند، دو روی یك پدیده می باشند: انقلاب. در هردو عرصهٔ پیکار، سرنوشت انقلاب است که مطرح است. جانفشانی فرزندان ما که در جبهه‌های خوزستان و ایلام و کردستان با پیکر عزیز خود سدّی در برابر دشمن خارجی قرار می دهند، برای آن است که در درون مرزها نیروهای انقلابی امکان یابند تا انقلاب را پیش ببرند و به مرحلهٔ رهایی واقعی مستضعفان از نابرابری و ستم و فقر وجهل و بیماری برسانند.

انقلاب اسلامی ایران، در دو سالی که سراسر در کشاکش با ضد انقلاب داخلی و خارجی گذشت و همین خود نیروی محرك آن گشت و چهرهٔ پیوسته مشخص‌تری ازنظر مردمی و ضد امپریالیستی بدان داد، اکنون به جائی رسیده است که یا باید حاکمیت مستضعفان ــ حاکمیت ائتلافی دهقانان و زحمتکشان، کاسبکاران و پیشه‌وران خرده پا، کارگران، بازرگانان کم مایه، روشنفکران انقلابی و روحانیت متعهد ــ در قول و در عمل مستقر شود و رسمیت یابد، و یا رهبری کشور و مأموریت به خاك سپردن انقلاب به سرمایه‌داران واگذار گردد. تنها در صورت اول، در صورت حاکمیت مستضعفان، شعار انقلاب، یعنی "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" امکان تحقق خواهد داشت. مستضعفان ایران یگانه نیروی سیاسی و اجتماعی هستند که با در دست داشتن واقعیت قدرت می توانند کشور را از وابستگی به امپریالیسم رها سازند و دست تعدّی سرمایه را کوتاه کنند و عدل و برابری وآزادی را در جامعه حکمفرما کنند، زیرا در این همه پیش از هرکسی خود سود می برند وبه کرامت انسانی دست می یابند. اما در صورتی که سرمایه‌داران و متحدان شان ــ که برای امتیازات مال و مقام گذشته آه می کشند ــ رهبری کشور را به دست گیرند، اگرهم ظاهر اسلامی حکومت اسلامی را حفظ کنند، خواه ناخواه ایران را بار دیگر به مدار وابستگی به سرمایهٔ انحصاری جهانی خواهند کشاند، و آن وقت نه کشور استقلال واقعی خواهد داشت ونه اکثریت بسیار بزرگ مردم نشانی از آزادی و عدل و برابری خواهند یافت.

پس، مسئلهٔ اساسی امروز همین انتخاب راه آیندهٔ انقلاب است و در دست گرفتن قدرت انقلاب. همهٔ کشاکش ها نیزتاکنون در پهنهٔ کشور به وقوع پیوست و در پایان سال گذشته، در اسفند ماه، به اوج شدت خود رسید، درحقیقت درحول همین محور بوده است. با این مسئله باید با واقع بینی روبرو شد و بویژه با توده‌های مستضعف صداقت نشان داد. وعدهٔ بزرگ انقلاب به توده‌های محروم، به مستضعفان ایران، آن بود که وارث زمین شوند، یعنی بر سرنوشت کشور حاکم گردند. آنان هم با همهٔ صدق و ایمان و ایثار خود به انقلاب رو آوردند وبا خون فرزندان خود آن را به ثمر رساندند. هنوز هم تمامی بار محرومیت ها و مصائب جنگ و انقلاب را آنان بر دوش دارند. ازین رو، بحق خواستار تحقق وعدهٔ انقلاب اند.

ونباید شك داشت که این نیرو، این بزرگترین نیروی زنده و فعال جامعه، درمجموع به نقش تاریخی خود در این زمان آگاه است و آگاه ترهم می شود. وخود همین کشاکش کنونی برسرقدرت که در چارچوب انقلاب و مسائل آن صورت می گیرد، و مسئلهٔ جنگ هم جزئی ازآن است، گواه براین امرمی باشد. خواه در شهرو خواه در روستا، مستضعفان همچنان امکانات انقلابی فراوانی در خود ذخیره دارند، ودر موازنهٔ نیروهای سیاسی و اجتماعی امروز ایران، بی هیچ تردید وزنه تعیین کننده‌ای هستند. بدون آنها وبر خلاف خواست آنها، نه کارجنگ می گذرد و نه کارانقلاب. در این هردو جبهه، پیروزی جز با ورود ذخیره‌های دست نخوردهٔ مستضعفان به صحنهٔ عمل امکان‌پذیر نیست. با دریدن پرده‌های ابهام، با مشخص‌کردن راه‌ها و عوامل اجرای هدف ــ های انقلاب، با روی‌گرداندن ازمماشات باکسانی که انقلاب را وثیقهٔ حفظ امتیازات مال و مقام خود می خواهند، راه را برای ورود هرچه بیشتر توده‌های مستضعف به صحنهٔ عمل باز کنیم!

بیانیهٔ شورای نویسندگان و هنرمندان ایران

هموطنان!

از برگزاری جشنهای آغاز سومین سال عمرانقلاب اسلامی ایران یك ماهی بیش نمی گذرد. دامنهٔ بسیار وسیع این جشنها و شور و شوق برخاسته از صمیم قلب توده های ازبند رستهٔ ایران بیانگرنیروی بزرگ انقلابی ملت ما و یقین وی به پیروزی انقلاب مردمی و ضد امپریالیستی اسلامی ایران به رهبری امام بزرگوار خمینی بوده است. اما اکنون، در فروکش آن موج شادی و امید، می توان سرخوردگی و خشم فروخورده‌ای راعیان دید. چرا؟

درحقیقت، ازماهها پیش مردم شاهد قرائن روز افزونی دالّ بر وجود اختلاف دیدها و درنماها، برخورد زیانبار جاه طلبی ها، ناسازگاری منش ها در سطح بالاترین مقامهای جمهوری اسلامی ایران بوده اند. درمقابله با دشواریهای ناگزیر دوران پس از پیروزی انقلاب در نحوهٔ رویاروئی با اخلالگریها و توطئه‌های پیاپی امپریالیسم و طیف رنگارنگ ضد انقلاب داخلی، زیان‌دیدگان از انقلاب، واپس ماندگان و کنارزدگان در مسابقهٔ قدرت، به هراس افتادگان از عمق یافتن انقلاب در راستای اعادهٔ واقعی حقوق مادی ومعنوی مستضعفان، و همچنین دربارهٔ ادارهٔ پیروزمندانهٔ جنگی که تجاوز غدارانه حکومت بعث عراق به منظور درهم شکستن انقلاب بما تحمیل کرد، اختلافها وناهماهنگی هایی از پیش میان کارگزاران بلند پایهٔ امور مشهود بود که مردم آن را، تا همین حد که می توانست انگیزهٔ تلاش بیشتر درجستن و یافتن موثرترین راه حل معضلات باشد، به دیدهٔ اغماض می نگریستند. اما اکنون بااحساس دلهره می توان دید که کار به دشمنی رویاروی کسانی کشیده است که ملت سرنوشت کشور و انقلاب اسلامی ایران را به دست ایشان سپرده است. واین به هیچ رو تحمل پذیر نیست. نمی توان اجازه داد که رقابتهای فردی و گروهی زندگی مستقل و آزاد ملتی در حال جنگ را به خطربیاندازد و انقلابی را به بهای خون هزاران هزار شهید پاکباخته و راست پیمان و گمنام در سراسر ایران به دست آمده است و استقلال کشور و امکان پیشرفت و تعالی ملت ما به تحکیم و گسترش و پویایی آن بسته است در آستانهٔ شکست قرار دهد.

البته، پنداشت آن که بحرانی با چنین ابعاد گسترده تنها مولود خواستها وهوس‌های فلان و بهمان است نمی‌تواند صحیح باشد. در ورای اشخاص و گروه‌ها، دو بخش اساسی جمعیت این کشور، یعنی اکثریت مستضعف و اقلیت برخوردار از امتیازات گوناگون، باهم در کشاکش و نبردند. و در فاصلهٔ این دو، یك قشر خرده پای متزلزل قرار دارد که آسان برای کسب و کار کوچك به ظاهر مستقل خود به هراس می افتد، و اگر درست توجیه نشود و اطمینان نیابد و حقیقت انقلاب و مواهب عام آن رادرك نکند، می تواند به صف مخالف بپیوندد. آنچه امروز در ایران می‌گذرد و دشواریهای فراوان و دردناك جنگ بدان جنبهٔ خطیری می دهد، درحقیقت بحران بلوغ انقلاب است، و برای گذار به سلامت از آن، باید همهٔ نیروهای مؤمن و متعهد و مصمم به حفظ دستاوردهای انقلاب بسیج شوند.

درهمان حال، باید ازهرگونه انحصارطلبی هرگونه اعمال قدرت یکسویه، هرگونه دشمن تراشی، هرگونه تجاوز به حدود و حقوق افراد و قشرها وگروه‌هائی که با انقلاب به صورتی فعال یاغیرفعال همسوئی و همراهی دارند پرهیز نمود، اما در سرکوب ضد انقلاب و خنثی کردن نیروهائی که در شرایط کنونی سدّ راه انقلاب شده اند با قاطعیت عمل کرد.

انقلاب مردمی و ضد امپریالیستی ایران به رهبری امام خمینی ــ که تندرستی اش پایدار و عمرش بر مزید باد ــ زیر شعار "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" به پیروزی رسید وراه تکامل در پیش گرفت. استقلال کشور ایجاب می کند که جنگ تا رانده شدن آخرین سرباز دشمن و تا پیروزی کامل بر رژیم تجاوزگر صدّام، که درعین‌حال پیروزی انقلاب مستضعفان ایران بر امپریالیسم آمریکا و برهمهٔ دست پروردگان داخلی طاغوت خواهد بود، ادامه یابد. همچنین برای آن‌که شعار آزادی در واقعیت زندگی ملت ما و در جمهوری اسلامی پیاده شود، لازم است تا، باشناخت درست نیروهای دوست و دشمن، همه گونه امکان برخورداری از آزادیها در حدود مصرح قانون اساسی برای توده‌های وسیع مؤمن بهانقلاب فراهم آید، اگرچه بعضا در راستای عقیدتی کارگزاران قدرت نباشند، و نیز هرگونه امکان سوء استفاده ازاین آزادیها از دشمنان انقلاب سلب شود. در محیط انقلابی، بویژه هنگامی که جنگی تحمیلی در جریان است، همه چیز به معیار مصالح انقلاب و پیروزی درجنگ سنجیده می‌شود. درچنین احوالی، هرگونه زیاده روی یا بردباری نابجا در آنچه مربوط به حدود و حقوق وافراد و اجتماعات است می‌تواند باعث گردد که فریاد "آزادی" به صورت پرچم مبارزه بدخواهان با انقلاب درآید. صحنه‌های زشت و ننگین روز چهارده هم اسفند در دانشگاه تهران نباید امکان تکرار داشته باشد. انقلاب از چنان مشروعیت و چنان نیروئی برخوردار است که می‌تواند و باید نظم قانونی خود را به رغم چماقداران ــ از هرسمت که باشند ــ برقرارسازد.

براساس نکات یاد شده و باتوجه به موقعیت خطیر کشور و انقلاب، شورای نویسندگان وهنرمندان ایران، به پیروی از اصول مندرج در بیانناmeهٔ خود، هرگونه حرکتی راکه به پراکندگی نیروهای انقلابی بینجامد محکوم می کند و باردیگر وفاداری بی دریغ خود را به انقلاب مردمی و ضد امپریالیستی ایران به رهبری امام خمینی و حمایت قاطع خود را از نهادهای برخاسته از انقلاب اعلام می دارد.

پیروز باد انقلاب مردمی و ضد امپریالیستی اسلامی ایران!

شورای نویسندگان وهنرمندان ایران
۵۹/۱۲/۲۵

خونین شهر

درود ای سرزمین زحمت و پیکار
درود ای سرزمین ثروت و ایثار
درود ای سنگر خونین، دژ مستحکم میهن
درود ای قهرمان، ای مهد رنج و کار

*

تومغروری، سلحشوری، فروغ خاك ایرانی
تو فخرملتی، خورشید آتشناك ایرانی
تو تندیس نجابت بر فراز بام فردایی
تناور پیکر رزم آور و بی باك ایرانی

*

هزاران زخم در پیکر، ولی تابنده چون اخگر
هزاران داغ در سینه ولی غرنده چون تندر
تو را گردان رزمنده به سنگرهای میهن بیشمارانند
هزاران شط خون در بر ولی جوشنده چون آذر

*

براه انقلاب خلق مثبوت و به جان آئینهٔ امید
به لوح سینه فردا بسان مشعلی جاوید
به میدان جدل آتشفشان کین و سوزانی
به بام تیره میهن فروزانی، هلا! ای پنجه خورشید.

*

سلحشورا! بشارت ده طنین فتح و پیروزی
برافروزان به بامت اختران صلح و فیروزی
به کامت نوش بادا جوهر رزم فروزانت
به فردایی که سرگیرد سرود عشق و بهروزی

مهرماه ــ ۱۳۵۹
م ــ کاوه ازبهبهان

ارادهٔ ملت، درسرنوشت کشور و در جنگ وصلح تعیین کننده است

(امام خمینی)